در رّداند یشه مائو تسه‌دون

زنده باد

دیکتاتوری پرولتاریا

و

انترناسیونالیسم پرولتری

حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران

JQ

بها ۴۰ ریال

۱۲۲۷۶۹

مقدمه

انتشار این اسناد گامی است فراتر در حفظ پاگیزگی و برندگی مارکسیسم‌ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری که پس از بروز رویزیونیسم خروشچفی برای مدتی تحت تاثیر ایده‌های انحرافی و ضد مارکسیستی رویزیونیستهای چینی قرار گرفته بود.

هیچ حزب پرولتری جدی نمیتواند بدون برخورد اصولی به مسائل مطروحه توسط رویزیونیستهای چینی امر انقلاب سوسیالیستی و دموکراتیک را به سرانجام برساند.

انتشار این جزوه سرآغازی است برای بررسی عمیق تر و همه جانبه‌تر رویزیونیسم چینی که ارگانهای تئوریک و تبلیغاتی حزب مابدان تحقق خواهد بخشید.

دو سند حاضر بخشی از اسناد اولین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران است که در اختیار رفقا و هواداران حزب و مارکسیسم لنینیسم قرار میگیرد. احزاب برادر و در راس آن حزب پرافتخار کار آلبانی تحت رهبری داهیانهٔ رفیق انورخوجه هم اکنون پرچم سرخ کمونیسم را در مبارزه برعلیه جریان رویزیونیسم جهانی و سوسیال شوینیسم روسی و چینی بر دوش دارند تا که این بار نیز پرچم سرخ لنین و استالین کبیر را در انقلابات پرولتری سوسیالیستی باز هم بلندتر برافرازند.

حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران

آذرماه ۱۳۵۷

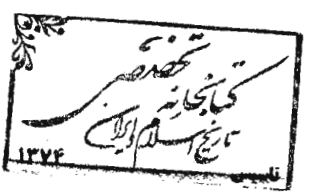

دیکتاتوری پرولتاریا

تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی پس از پشت سرگذاردن تهاجم رویزیونیسم خروشچفی، در ادامهٔ مبارزات خود بر علیهٔ آن خود را در مقابل تز رویزیونیستی جدیدی میبیند که توسط رهبران حزب کمونیست چین بنام " تئوری سه‌جهان "عرضه میشود. در ماهیت امر این دو تز، تز "همزیستی مسالمت آمیز" خروشچفی و "تئوری سه‌جهان"، آشتی طبقاتی را جایگزین مبارزات طبقاتی میکنند.

برای اینکه موثرتر با این تز رویزیونیستی نوین بمبارزه برخیزیم، بایستی ریشه‌های تاریخی آنرا که در حزب کمونیست چین موجود بوده بشناسیم. انحرافات تئوریکی که در طول سالهای متمادی در حزب کمونیست چین پدیدار گشته و چون خوره‌ای تمام جوانب حزب را در برگرفته است، بلاخره تا بدانجا پیش رفت که رهبران حزب کمونیست از اوایل سالهای هفتاد به خود جرات دادند که بطور علنی با امپریالیستهای جهان، از آنجمله با امپریالیسم آمریکا همکاری کرده و رهبران چین با دعوت از نمایندگان امپریالیستها، چون کیسینجر و نیکسون و دیگر رهبران ارتجاعی و سگهای زنجیری امپریالیسم در واقع پشتیبانی خود را از آنان اعلام داشتند. اساس تئوریهای آنها برای فورموله کردن نظریات خود در جابجا کردن و نفی تضادهای جامعه خلاصه میشود. ما برای روشن شدن مطلب، بحث خود را پیرامون تئوری دیالکتیکی تضادها، دیکتاتوری پرولتاریا، نقش حزب و انترناسیونالیسم پرولتری، که پایه و اساس اختلافات مابین مارکسیست ـ لنینیستها و رویزیونیستها از هر قماش و رنگی است آغاز میکنیم.

لنین برای نشان دادن ماهیت طبقاتی دوران امپریالیسم و قانونمندی زوال آن، با مطالعه و بررسی تضادهای موجود در جامعه توانست تئوریهای انقلابی خود را تدوین کند. تنها سلاح مطمعن وی در این بررسی‌وشناخت از تضادها، ماتریالیسم دیالکتیک مارکسیستی بودکه بر پایهٔ شناخت تضادهای موجود در پدیده و شیئی صورت میگیرد. تئوری دیالکتیکی تضادها یکی از حربه‌هایی است که پرولتاریا قادر گردیده توسط‌آن مسائل اجتماعی خود را تجزیه و تحلیل کرده و انقلابات اجتماعی را رهبری کند توسط این تئوری دیالکتیکی تضادهاست که پرولتاریا قادر میگردد به لزوم از بین رفتن نظامات بورژوازی توسط انقلابات پرولتری و پیروزی قطعی کمونیست پی برده و آنرا تئوریزه کند. بیجهت نیست که دشمنان کمونیسم و فلاسفهٔ آنها، برای مبارزه با کمونیسم همیشه لبهٔ تیز حملات خود را بر علیه تئوری دیالکتیکی تضادهای جامعه متوجه‌نموده و کوشش کرده‌اند واقعیت آنرا دگرگون جلوه‌گر سازند.

پس از مارکس و انگلس، دوران اپورتونیسم انترناسیونال دوم میباشد که این اپورتونیسم در اساس خود تجدید نظری در تئوری دیالکتیکی تضادهای جامعه بود. و اساس آن برپایهٔ آشتی طبقاتی بجای مبارزهٔ طبقاتی قرار داشت. این اپورتونیسم بلاخره باعث گردید که احزاب سوسیال دموکرات از جرگهٔ جنبش و بین الملل کمونیستی خارج شده و به عوامل بورژوازی و درخدمت آن، تبدیل گردند. مسلم است که بدون مبارزه‌ای بی امان بر علیه اپورتونیسم بین الملل دوم، جائی برای لنینیسم نمیتوانست وجود داشته باشد.

تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی ثابت میکند که مسئلهٔ تضادها و ماهیت و نقش آنها در پروسهٔ تکامل جامعه، هستهٔ اصلی و اساسی اختلاف بین مارکسیسم ـ لنینیسم و ایدئولوژی ضد پرولتری است، تجربیات گذشته ثابت مینماید هرگاه که جنبش بین‌المللی کمونیستی از داخل مورد حمله قرار گرفته است، چه در دوران اپورتونیسم‌بین‌الملل دوم یا رویزیونیسم تیتوئی و یا خروشچفی، هستهٔ اساسی موارد اختلاف

همواره عبارت از مسئلهٔ تضادها، ماهیت آنها و نقش آنها در پروسهٔ تکامل جامعه بوده و میباشد.

برای مارکسیست ــ لنینیستها اهمیت دارد که روشن شود کدامیک ازتضادها جزو تضاد های آشتی ناپذیر (غیر آنتاگونیستی) و کدامیک از آنها جزو تضاد های آشتی ناپذیر (آنتاگونیستی) میباشند. زیرا که در جامعهٔ سرمایه‌داری یا سوسیالیستی، پرولتاریا با تضادهایی روبرو است که بدون شناخت و بررسی درست از آنها تضمین پیروزیش غیرممکن میباشد.

رویزیونیستها برای اینکه بتوانند مقاصد ضدپرولتری خود را تئوریزه نمایند، بالاجبار تضادهای جامعه را جابجا کرده و در ماهیت نقش آنها در پروسهٔ تکامل جامعه تحریف مینمایند. بیجهت نیست که لنین دربارهٔ کائوتسکی، مشهورترین رهبر رویزیونیستهای بین‌الملل دوم چنین میگوید: "کسی که میخواهد دربارهٔ کائوتسکی چیزی بنویسد، باید به این مرد دانشمند توضیح دهد که چرا بین استثمار شونده و استثمار گر نمیتواند برابری موجود باشد." (لنین ــ انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد)

آنچه را که ما امروز بعنوان لنینیسم میشناسیم در واقع شناختن موضوع اساسی آن، یعنی عبارت از مسئلهٔ دیکتاتوری پرولتاریا، شرایط کسب این دیکتاتوری و نیز شرایط استقرار آن میباشد. و مسلما مسئلهٔ عمدهٔ لنینیسم مسئلهٔ دیکتاتوری پرولتاریا و حلاجی این مسئله و استدلال و تصریح آن میباشد.

همانطوریکه اشاره رفت، دشمنان مارکسیسم برای ضربه‌زدن به انقلاب پرولتری و ساختمان سوسیالیسم تئوریهای خود را توسط جابجا کردن تضاد های اجتماعی پی‌ریزی میکردند. رویزیونیسم خروشچفی بعد از مرگ استالین کبیر، توانست نظریات خود را بر اساس تجدیدنظر در تئوری دیالکتیکی تضادها تئوریزه‌کرده و ضربات سنگین بر پیکر جنبش بین‌المللی کمونیستی وارد آورد. آنها تضادهای مابین اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم، پرلتاریا و بورژوازی، انقلاب و ضدانقلاب، تضاد خلقهای ستمدیده با امپریالیسم و..... دوران حاضر را دگرگون کرده و باعث

بازگشت سرمایه‌داری به شوروی سوسیالیستی شدند.
لنین بخوبی خاطرنشان میسازدکه دوران گذار، دوران مبارزه مابین سرمایه‌داری محتضر و کمونیسم رشد یابنده میباشد و در این دوران طبقهٔ سرنگون شده، هنوز محو نشده است. سرمایه داری هنوز طبقهٔ با قدرت است و در واقع تصرف قدرت سیاسی فقط آغاز کار است.
"اگر استثمارگران فقط در یک کشور شکست خورده‌اند..... باز هم از استثمارشوندگان نیرومندترند. زیرا ارتباط بین‌المللی استثمارگران دامنهٔ عظیمی دارد، اینکه بخشی از استثمارشوندگان از بین کم‌رشدترین توده‌های دهقانان میانه‌حال و غیره بدنبال استثمارگران میروند ومیتوانند بروند، موضوعیست که تاکنون تمام انقلابها و از آنجمله کمون، آنرا نشان داده است" (لنین ــ انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد)
استالین بخوبی خاطرنشان میسازد که: بورژوازی سرنگون شدهٔ یک کشور در نتیجهٔ علل بسیاری، مدتها قویتر از پرولتاریایی که آنرا سرنگون ساخته است، باقی میماند.
برای آنکه مسائل اساسی تکامل جامعه را در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم درست ارزیابی کنیم، واجب است که پس ازشناخت آنها، ماهیت آنها را نیز در نظر بگیریم. بطور مثال، دردوران ساختمان سوسیالیسم تضادهای آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) و غیر آنتاگونیستی (آشتی پذیر) موجودند. تضادهای آنتاگونیستی، تضادهایی هستند که ما آنها را تضادهای خود و دشمن مینامیم. تضادهای آنتاگونیستی در جامعهٔ سوسیالیستی، آنهایی هستند که بین سیستم حاکم که برهبری طبقهٔ کارگر اداره میشود، با ضد انقلابیون و دشمنان سوسیالیسم که بورژوازی در راس آن قرار دارد، موجود است.
البته رویزیونیستهای مدرن هریک بنوعی از پذیرفتن وجود این دو نوع تضاد در جامعهٔ سوسیالیستی طفره رفته و مدعی هستند که در جامعهٔ سوسیالیستی فقط تضادهای غیرآنتاگونیستی موجودند، و حتی معتقدند با وجود تضاد آنتاگونیستی مابین بورژوازی استثمارگر و طبقهٔ استثمارشده

(یا طبقهٔ کارگر) ، در شرایط خاص کشور آنها یعنی چین ، این تضاد آشتی پذیر گشته و بورژوازی حاضر به پذیرفتن تحول سوسیالیستی‌میباشد . در یک کلام ، بورژوازی خواهان سوسیالیسم میشود . این گونه استدلال در ارتباط با محیط جغرافیایی و یا شرایط خاص ، معیار طبقاتی پرولتاریا را در مورد نقش بورژوازی ، زیر علامت سئوال قرار میدهد .

همانطوریکه اشاره رفت با پیروزی انقلاب و سرکوبی طبقهٔ استثمارگـــر و بوجود آمدن حکومت سوسیالیستی ، مبارزهٔ طبقاتی در یک جامعه پایان نمی پذیرد . پیروزی انقلاب و در هم شکستن ماشین دولتی بمعنای این نیست که کلیهٔ تضادهای جامعه نیز در هم شکسته شده و طبقهٔ متخاصم بکلی نابود شده است . عقاید بورژوازی و اپورتونیستی و تاثیرات آنها در جامعه(چه از داخل و چه از خارج) عامل مهمی بشمار میرود . لنین در این باره چنین توضیح میدهد :

" تا مدتهای مدیدی پس از انقلاب یک سلسله برتری عملی عظیمی را ناگزیر حفظ میکنند ، پول در دست آنها باقی میماند ، مقداری اموال منقول که غالبا مقدار قابل ملاحظه‌ای است در دست آنها باقی می ماند ، ارتباط آنها ، ورزیدگی آنان در امر سازمان دادن و اداره کردن ، و آگاهی آنها برکلیهٔ "رموز" (عادات ، وسایل و امکانات)کشورداری ، معلومات عالیتر آنان ، نزدیکی آنان بر کادرهای فنی (که بشیوهٔ بورژوازی زندگی و فکر میکنند) ، ورزیدگی بمراتب بیشتر آنان در امور نظامی (که موضوع بسیار مهمی است) و غیره .... باقی میماند ." (جلد ۲۳ چاپ روسی صفحهٔ ۳۵۴)

تجربهٔ تاریخ صحت این گفتار لنین را بخوبی تایید میکند ، که اگـــر تضادهای آنتاگونیستی بخوبی مورد دقت قرار نگیرند و طبقهٔ کارگرنتواند این مسایل را بخوبی حل کند ، حتی اگر هم قدرت سرمایه‌داری سرکـوب شده‌باشد ، برگشت سرمایه‌داری غیر قابل اجتناب است . پرولتاریا برای اینکه بتواند پس از پیروزی بقایای دشمن را سرکوب سازد ، می بـــایست دیکتاتوری خود را اعمال نماید و تنها بدین وسیله است که‌می تـــوان

قدرت خود را حفظ کرده و ساختمان سوسیالیسم را ادامه دهد. لنین میگوید:
" عبور از سرمایه‌داری به کمونیسم یک عصر کاملا تاریخی است. تا وقتی که این عصر تمام نشده است استثمارکنندگان ناگزیر به تجدید رژیم قدیم امیدوار بوده و این امیدواری را هم به اقدام وکوشش برای برقراری وضع قدیم بدل خواهند نمود." (جلد ۲۳ چاپ روسی ـ صفحهٔ ۳۵۵)
در انقلاب دموکراتیکی که‌برهبری پرولتاریا انجام میگیرد وظایف پرولتاریا عبارت از این است که افکار پرولتری را در جامعه حاکم گردانیـــــده و ساختمان سوسیالیسم را به پیش برد و مسلما این دوران، دوران پر از تصادمات و مبارزات حاد طبقاتی است. در این دوران پرولتاریـــــا از پشتیبانی متحدانی چون بورژوازی و دهقانان برخوردار است ،ولی این بدان معنی نیست که قدرت را با دیگران تقسیم میکند و اگر در مراحلی از انقلاب با بخشی از بورژوازی بر علیه دشمن مشترک متحد میگردد، این اتحاد دائمی نبوده بلکه جنبهٔ موقتی دارد. لنین بدرستی در بارهٔ موقتی بودن این اتحاد در اثر ارزندهٔ خود" دوتاکتیک‌سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" چنین مینویسد:
" یک سوسیال دموکرات هرگز و حتی یک لحظه هم نباید مبارزهٔ ناگزیـــر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم برضد دموکرات ترین و جمهوری‌ـ خواه‌ترین بورژوازی و خرده بورژوازی از یاد ببرد، در این مسئله چون و چرا نیست. از اینجا نتیجه میشود که سوسیال دموکراسی باید و حتما و بدون چون و چرا حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبهٔ شدید طبقاتـــی باشد. از اینجا چنین برمی‌آید که تز ما حاکی از اینکه به اتفاق بورژوازی "باید باهم کوبید" دارای جنبهٔ موقتی است و ما موظفیم "متفق را مانند دشمن " شدیدا تحت مراقبت قرار دهیم. "
همچنین لنین در " دولت و انقلاب" میگوید:
" اپورتونیسم معاصر در وجود نمایندهٔ عمدهٔ آن کارل کائوتسکـــــی ، مارکسیست سابق ، کاملا مشمول توصیف فوق الذکری میشود که مـــارکس دربارهٔ نظریهٔ بورژوایی ذکر نموده زیرا این اپورتونیسم دایرهٔ قبـــول

مناسبات طبقاتی را به دایرهٔ مناسبات بورژوازی محدود میکند (در داخل این دایره و در حدود آن هیچ لیبرال تحصیل کرده‌ای از قبول "اصولی" مبارزهٔ طبقاتی روگردان نخواهد بود). اپورتونیسم ، بخصوص دایرهٔ قبول مبارزهٔ طبقاتی را به نکتهٔ عمده یعنی بدوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم ، بدوران سرنگونی و محو کامل بورژوازی نمیرساند ، در واقع این دوران بطور ناگزیر ، دوران مبارزهٔ طبقاتی بینهایت شدید و شکلهای بینهایت حاد این مبارزه است و لذا دولت این دوران هم ناگزیر باید دولت‌دموکراتیک بشکل‌نوین (برای پرولتاریا و بطورکلی‌برای‌تهیدستان) و دیکتاتوری بشکل نوین (علیهٔ بورژوازی) باشد ."

رویزیونیستها و اپورتونیستهای رنگارنگ برای آنکه بتوانند بمقاصد ضد انقلابی خود جامه عمل بپوشانند به انواع حیل سعی دارند ستاد فرماندهی طبقهٔ کارگر را که تنها ضامن پیروزی پرولتاریا و بورژوازی است و خصوصیت لنینی آنرا مورد دستبرد قرار دهند .

لنین بدرستی خاطر نشان میسازد که حزب بمثابهٔ ابزاردیکتاتوری‌پرولتاریا است و مینویسد :

"بطور قطع اکنون دیگر بر همگان روشن است که . . . .اگر یک انظباط بی‌اندازه سخت و واقعا آهنین در حزب ما نمیبود بلشویکها نه اینکه دوسال و نیم بلکه دوماه و نیم هم نمیتوانستند قدرت را دردست‌گیرند ."
(جلد ۲۵ چاپ روسی ــ صفحهٔ ۱۷۳)

پس کاملا روشن است که تنها ضامن پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی و اعمال دیکتاتوری در جامعهٔ سوسیالیستی ، وجود حزب و انظباط وی است . این سئوال مطرح میشود که آیا تامین این انظباط‌آهنین میتواند بدون داشتن وحدت‌ایدئولوژیک امکان پذیر باشد؟ حزب وقتی میتواند چنین خاصیتی پیدا کند که تمام حزب از ایدئولوژی و مشی مارکسیستی ــ لنینیستی وی کرده ، دارای مشی واحدی باشد . از این روست که لنین خاطرنشان میسازد که حزب بمثابهٔ ارادهٔ واحد است که با وجود فراکسیونها مغایرت دارد . استالین ، پیروزی انقلاب پرولتری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را با تانقش

رهبری و هدایت کنندهٔ یک حزب واقعا انقلابی تراز نوین (حزب لنینی) در پیوند ناگسستنی میداند و آن حزبی است که قادر است انقلاب پرولتری را سازمان داده و تا پیروزی نهایی و تا ساختمان کمونیسم رهنمون شود. رویزیونیستها از هر قماشی استالین را مورد حمله قرار میدهند، آنها تئوریهای "حزب تمام خلق" و یا حزب با داشتن دو خط مشی را ارائه میدهند، همچنانکه مائو عقیده‌مند است که در حزب کمونیست دوخط مشی میتوانند در کنار هم موجود باشند. آنها در واقع میخواهند کلیهٔ آموزشهای داهیانهٔ لنین را در بارهٔ حزب و نقش احزاب مارکسیست ـ لنینیست در ساختمان سوسیالیسم و رسیدن به جامعهٔ کمونیسم مخدوش سازند.

لنین میگوید:

"پرولتاریا ....تنها در صورتی میتواند نیروی شکست ناپذیر شود وحتما هم خواهد شد که اتحاد ایدئولوژیک آن که بر بنیاد اصول مارکسیسم استوار است و به نیروی وحدت مادی سازمانی که میلیونها زحمتکش را در ارتش طبقهٔ کارگر گرد میاورد تحکیم پذیرد."

مسلما در یک حزب کمونیست نیز مبارزهٔ طبقاتی در جریان است زیرا همانطور که اشاره رفت، با وجود اینکه این حزب توانسته است بهترین و فداکارترین و صادق ترین افراد به ایدئولوژی طبقهٔ کارگر را جلب کند، ولی این بدان معنی نیست که در حزب طبقهٔ کارگر نظریات غیر پرولتری رسوخ نمیکند، ولی این نظریات فقط بعنوان پدیده‌هایی هستند که ظاهر میشوند و مسلما در اثر بروز این پدیده‌های غیر مارکسیستی مبارزه‌ای در سطوح مختلف درمیگیرد. بوجود آمدن این پدیده‌ها در حزب پرولتری جزو تضادهای غیرآنتاگونیستی (آشتی پذیر) هستند که میشود آنها را با انتقاد و انتقاد از خود رفع کرده و مجددا به وحدت رسید. این گونه پدیده‌ها را نباید با مشی اشتباه کرد، در واقع تضادهای غیرآنتاگونیستی (آشتی پذیر) توسط مشی حزب و اصول وی حل میشوند. ولی در حزب طبقهٔ کارگر تضاد میتواند آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) شود و آن زمانی

است که میزان رسوخ ایدئولوژی ضد پرولتری از صورت پدیده تجاوز کرده و بصورت مشی جداگانه در حزب ظاهر میشود. در آن وقت است که یکی از این دو مشی موجود در حزب میتواند مشی مارکسیستی باشد و مسلما دیگری ضد مارکسیستی است، در این موقع است که بناچار دو مشی، که به دو ایدئولوژی مخالف تعلق دارند، نمیتوانند در کنار یکدیگر زیست کنند و بالنتیجه یکی از آنها بر دیگری غالب خواهد شد. اگر در حزب مارکسیست ــ لنینیستی چنین پدیده‌ای ظاهر شود تحمل آن حتی برای یک روز هم غیر مجاز است، در صورت ادامهٔ این وضع، مسلما حـــزب خاصیت لنینی خود را از دست میدهد، در این صورت است که در این گونه احزاب فراکسیون ها بوجود میاید و وحدت ارادهٔ حزب مختل‌میکردد جای تعجب نیست که حزب کمونیست چین بخاطر دارا بودن دو مشی، دارای فراکسیونهایی در رهبری بوده که در طول زمان گاه یک فراکسیون برعلیه دیگری قیام نموده و رهبری را از دیکری گرفته است و یا در اثر اتحاد چند فراکسیون، فراکسیون دیکری داغان شده است. بطور مثـال کنار زدن مائو توسط فراکسیون لیوشائوچی و دن سیائوپین، کنارزدن لیوشائوچی و دن سیائوپین توسط فراکسیون مائو، لین پیائو و چوئن‌لای، کنار زدن لین پیائو توسط اتحاد فراکسیون چوئن‌لای، مائو و دن‌سیائوپین و کنار زدن بار دوم دن سیائوپین توسط مائو و دیکران، کنار زدن چهار نفر توسط فراکسیون دن سیائوپین و هواکوفنک. اینها نمونه‌هایی از این گونه فراکسیونها می باشند.

لنین در کتاب "چـــه باید کـــرد" خاطرنشان میسازد:

"مسئله فقط بدینسان میتواند مطرح باشد: یا ایدئولوژی بورژوایی و یـا ایدئولوژی سوسیالیستی، میان این دو چیزی وجود ندارد. ـدین جهت هرگونه کم بها دادن به ایدئولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری جستن از آن معنایش تقویت ایدئولوژی بورژوایی است."

و در جایی دیگر میگوید:

"حزب بخش متشکل طبقهٔ کارگر است و فقط در صورتی میتوانـــد نقش

پیشاهنگ پرولتاریا را ایفا کند که بر بنیاد وحدت اراده، وحدت عمل و وحدت انضباط بی‌خدشه استوار باشد". (جلد اول ــ بخش اول، صفحهٔ ۵۷۸)

مبارزهٔ درونی حزب در اثررسوخ پدیده‌های ضد مارکسیستی در حـــزب بوجود میاید، که این خود نتیجهٔ شرایط محیط میباشد. بخصوص در کشوریکه هنوز طبقه کارگر بقدرت نرسیده، نظام حاکم بورژوازی در مسند قدرت است و محیط اجتماعی آن از هر لحاظ در کنترل فرهنگ غیرپرولتری است. مسلم است که رسوخ پدیده‌های ناسالم در حزب، در اثر مجاورت با چنین محیطی، نمیتواند باعث تعجب باشد. زیرا این محیط باعث رسوخ دائمی افکار ضدپرولتری در صفوف حزب است که خود موجد مبارزات در درون حزب برعلیه این پدیده‌های ناسالم میگردد. حتی در مواقعی این مبارزهٔ درونی میتواند شکل حادتری بخود گیرد. مسلما حـــزب میتواند با ابزار و اصول حزبی، این موانع را برطرف سازد. (برنامـــه و اساسنامه، مصوبات ....)

در نامهٔ لاسال به مارکس، بتاریخ ۲۴ ژوئن ۱۸۵۲ چنین میاید:

"....مبارزهٔ درونی حزب، به حزب نیرو و توان زندگی میبخشد، بزرگترین نشان ناتوانی حزب، درهم برهمی و فقدان مرزهای دقیقـــا نشانه‌گذاری شدهٔ آن است".

لنین در این باره چنین اظهار میدارد:

".... یکی از شرایط لازم آماده ساختن پرولتاریا برای پیروزی عبارت است از مبارزهٔ طولانی و سرسخت و بی امان علیهٔ اپورتونیسم، رفرمیسم سوسیال شووینیسم و انواع دیگر نفوذها و جریانهای بورژوایی که پیدایش آنها تا آنجا که پرولتاریا در محیط سرمایه‌داری عمل میکند، ناگزیرخواهد بود. بدون این مبارزه و بدون آنکه مقدمتا پیروزی کامل بر اپورتونیسم در جنبش کارگری بدست آید، سخن از دیکتاتوری نمیتواند در میـــان باشد". (سال ۱۹۰۹، جلد ۴ ــ صفحهٔ ۵ و ۲۴)

در جامعهٔ سوسیالیستی تضادهای آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) تضادهابی

هستند که مابین نیروهای اجتماعی که میخواهند سیستم بهره‌کشی و استثمار انسان از انسان را دوباره برقرار سازند، از یک طرف و پرولتاریا از طرف دیگر، که مبارزه میکند تا جامعه را بسوی سوسیالیسم و کمونیسم یعنی جامعهٔ بدون طبقات رهنمون شود و از این رو با هرگونه افکار ضد سوسیالیستی و رویزیونیستی به مبارزهٔ بی امان دست میبازد، موجود است. این مبارزهٔ مرگ و زندگی مابین این دو نیرو است، زیرا که مسئلهٔ حیاتی برای هر دو گروه میباشد. ولی مائوتسه‌دون درحل صحیح‌تضادهای درون خلق (۱۹۵۷) چنین ابراز میدارد:

" در کشور ما تضادهای بین طبقهٔ کارگر و بورژوازی ملی از جمله تضادهای درون خلقند .... در دوران انقلاب سوسیالیستی طبقهٔ کارگر را بخاطر کسب سود استثمار میکند و از طرف دیگر پشتیبان قانون اساسی است و حاضر به پذیرش تحول سوسیالیستی میباشد .... تضاد بین بورژوازی ملی و طبقهٔ کارگر، تضادی است بین استثمارشوندگان و استثمار کنندگان که فی‌النفسه آنتاگونیستی است ولی در شرایط کشور ما هرگاه با اینگونه تضادهای طبقاتی آنتاگونیستی بطرز صحیح برخوردشود مینوان آنها را به تضادهای غیرآنتاگونیستی بدل‌نمودوبطورمسالمت‌آمیز حل کرد. اما اگر ما با اینگونه تضادها برخوردی نادرست داشته باشیم و یا چنانچه بورژوازی ملی این سیاست ما را نپذیرد آنگاه ممکن است تضاد بین طبقهٔ کارگر و بورژوازی ملی به تضاد مابین ما و دشمن بدل شود."
(چهار رسالهٔ فلسفی ــ مائو)

مارکسیست ــ لنینیستها بر این عقیده‌اند که هر طبقه‌ای دارای جهان‌بینی خود بوده و در صدد است که جهان را برپایهٔ دید طبقاتی خود آرایش دهد. بورژوازی بخاطر ماهیت طبقاتی خود میتواند با چنان نظم و تشکیلاتی موافقت کند که آن نظم و تشکیلات بتوتند منافع او را که برپایهٔ استثمار دیگران استوار است، تامین نماید، بورژوازی فقط میتواند با چنان سیاست و یا برخوردی توافق داشته باشدکه موجودیت وی را بخطر نیاندازد. در یک کلام بورژوازی ملی سیاستی را میپذیرد که آن سیاست

در جهت منافع وی باشد. مائوتسه‌دون چنان به بورژوازی خوشبین است که اعتقاد دارد حتی اگر بورژوازی سیاست حزب را نپذیرد آنگاه ممکن‌است تضاد با آن مانند تضاد با دشمن شود. با آوردن کلمهٔ " ممکن " این معنی ناشی میشود که حتی در آن حالت هم امکان تبدیل نشدن این‌تضاد به تضاد پرولتاریا با دشمن، باقی میماند.

مارکسیست ــ لنینیستها عقیده‌مندند که از طریق مبارزهٔ بی امان و حل تضادهای آنتاگونیستی فقط توسط دیکتاتوری پرولتاریا که برهبری حزب طبقهٔ کارگر اعمال میشود، است که ساختمان سوسیالیسم و رسیدن بـــه جامعهٔ کمونیستی تضمین میگردد.

در همانجا از مائوتسه‌دون میخوانیم:

" مسائل ایدئولوژیک و مسائل مورد اختلاف در درون خلق را فقط میتوان بطریق دموکراتیک یعنی از طریق بحث و انتقاد، اقناء و آموزش حل نمود، نه بوسیلهٔ جبر و فشار ".

بگذار صد گل بشکفد و صد مکتب رقابت کندو کنترل متقابل:

" بورژوازی و خورده‌بورژوازی ناگزیر به بیان نظریات و ایدئولوژی خـود هستند. آنها بدون تردید با سرسختی و به عناوین مختلف در مسائل سیاسی و ایدئولوژیک سربلند خواهند کرد. شما نمیتوانید از آنها متوقع باشید که طور دیگر عمل کنند. ما نباید از تشبث به جبر و زور از سربلند کردن آنها جلوگیری کنیم بلکه باید به آنها اجازهٔ تظاهر دهیم و در عین حال با آنها به مباحثه بپردازیم و آنها را مورد انتقاد قرار دهیم. "

در نطق افتتاحیهٔ مائو در هشتمین کنگرهٔ حزب کمونیست چین در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۶ چنین میاید:

" ما در حالیکه وحدت تمام حزب را پیوسته تقویت میکنیم، باید بـــه تحکیم وحدت تمام ملیتها، طبقات دموکراتیک، احزاب دموکراتیک و سازمانهای توده‌ای نیز ادامه دهیم و جبههٔ واحد دموکراتیک خلق را دائما استحکام و توسعه بخشیم. "

و یا دربارهٔ "حل صحیح تضادهای درون خلق" میاید:

" هدف این دیکتاتوری حفاظت تمام مردم کشور است تا آنکه آنهابتوانند در صلح و صفا کار کنند و چین را به یک کشور سوسیالیستی با صنایع مدرن ، کشاورزی مدرن ، علم و فرهنگ مدرن تبدیل نمایند . "

آنچه که مارکسیسم ــ لنینیسم بما می‌آموزد این است که انقلاب پرولتری فقط آغاز کار است ، بورژوازی سرنگون شده ، مدتهای مدیدی بعلل مختلف . قویتر از پرولتاریایی که آنرا سرنگون ساخته است باقی میماند . ایدئولوژی طبقات غیر پرولتری که دارای ریشه‌های بس عمیق میباشد ، در تاروپود جامعه ریشه دوانیده است و از لحاظ فکری بر جامعه حاکم میباشد . در صورتیکه بورژوازی قادر باشد آزادانه به تبلیغ نظریات خود بپردازد و پرولتاریا نیز حق هیچگونه اعمال زور و فشاری را برای جا انداختن نظریات خود نداشته باشد ، مسلما انتظار تسلط فرهنگ پرولتری در چنین جامعه‌ای ذهنیگری بیش نیست .

و یا در این باره که مائو ابراز میدارد : وظیفهٔ کمونیستهاست که احزاب دموکراتیک را که احزابی بورژوایی هستند ، تحکیم بخشد .احزاب‌بورژوایی که دارای ایدئولوژی بورژوایی هستند ، مسلما جهان را طبق جهان بینی خود دگرگون میسازند و ماهیت این جهان‌بینی جز استثمار چیز دیگری نیست . احزاب بورژوایی آنگاه تحکیم مییابند که موجودیتشان تحکیم بخشیده شده باشد . در واقع اینجا ما با چنان سیستم اجتماعی سروکار داریم که دموکراسی و برابری برای استثمارکنندگان و استثمارشوندگان قائل است . بیدلیل نیست که هدف دیکتاتوری پرولتاریا را نیز حفاظت تمام مردم کشور دانسته تا اینکه آنها بتوانند در صلح و صفا کار کنند . معنای حفاظت مردم در واقع حفظ بورژوازی و احزاب وی میباشدکه آن نیز بدون حفظ منافع وی که براستثمار دیگران استوار است ، غیر ممکن‌است در اینصورت صحبت او محو بورژوازی و پیروزی قطعی پرولتاریا بر آن صحبت سفیهانه‌ای بیش نیست .

لنین بدرستی میاموزد که :

"بورژوازی در کشور ما مغلوب گردیده ولی هنوز ریشه‌کن نشده ، نابود

نابود نگردیده وحتی ناپایان درهم شکسته نشده است .... ایجاد آنچنان شرایطی که‌درآن بورژوازی دیگر نه قادربه‌ادامه حیات باشد ونه اینکه مجددا پدید آید . " (مرحله‌جدید مبارزه بابورژوازی)

درواقعیت امر پرولتاریا آنگاه میتواند وقادر است دست آوردهای انقلاب راحفظ کرده وتحکیم بخشد که‌بورژوازی قادر به‌ادامه حیات نبوده مجددا پدیدار نگردد . همانطورکه‌اشاره‌شد پرولتاریا بعداز انقلاب فقط توانسته است‌بورژوازی رااز قدرت ساقط کند ، ولی بورژوازی شکست خورده بخاطر علل بسیاری ازپرولتاریا قوی‌تراست .

درجای دیگر نیز از"حل‌صحیح تضادهای درون خلق " چنین آمده‌است :

"دیکتاتوری در درون خلق قابل اجرا نیست . خلق نمیتواند بخش‌دیگررا سرکوب کند . . . . در درون خلق سانترالیسم دموکراتیک اجرامیشود . قانون اساسی ماتصریح میکند که اتباع جمهوری توده‌ای‌چین ازآزادی بیان ، مطبوعات ، اجتماعات ، اتحادیه‌ها ، دمونستراسیونها ، تظاهرات . . . . و غیره برخوردارند . "

وازنظر مائوتسه‌دون بورژوازی ملی جزو نیروهای درون خلق است وکاملا تصریح میگردد که دیکتاتوری در درون خلق قابل اجرا نیست . وازاین جهت است که‌احزاب بورژوائی ازآزادی مطبوعات ، اجتماعات ، اتحادیه‌ها و تظاهرات و غیره برخوردار میشوند . در واقع بورژوازی که‌طبقه استثمارگر است در کنار استثمار شده قرار گرفته و از حق برابری برخوردار می گردد .

لنین می‌آموزد :

"آنچه که‌درآموزش مارکس ازهمه مهمتر میباشد مبارزه طبقاتی است . این مطلبی است که قالبا میگویند ومینویسند ولی این درست نیست . وازهمین مطلب نادرست است که اغلب تحریف اپورتونیستی مارکسیسم وتقلب‌درآن بطرزی که‌برای بورژوازی قابل قبول باشد ، بعمل میاید . زیرا این مارکس نیست که آموزش مربوط به‌مبارزه طبقاتی رابوجود آورده بلکه بورژوازی‌است که قبل ازوی اینکار راکرده است . این آموزش‌ازنظر عمومی برای‌بورژوازی قابل قبول است . **کسیکه مبارزات طبقاتی** راقبول داشته باشد هنوز

مارکسیست نیست و چه بسا ممکن است که هنوز پا از دایرهٔ تفکر و سیاست بورژوازی هم بیرون نگذارده باشد. محدود ساختن مارکسیسم و آموزش در بارهٔ مبارزات طبقات بمعنای آن است که از سروتهٔ آن زده شود و در آن تحریف بعمل آید و به آنجا منجر گردد که برای بورژوازی قابل قبول باشد. فقط آنکس مارکسیست است که نظر قبول خود را دربارهٔ مبارزه طبقات آنقدرادامه دهدکه‌دیکتاتوری پرولتاریا نیز قبول داشته‌باشد."
(لنین ــ دولت و انقلاب صفحهٔ ۵۴ ــ ۱۹۴۹ چاپ مسکو)
مائوتسه‌دون در مقالهٔ ده مناسبات (۱۹۵۶) ، مناسبات هفتم ، چنین می آورد :
" کدام بهتر است ، تنها یک حزب داشتن؟ آنطور که ما اکنون مسئله را می بینیم داشتن چند حزب شاید بهتر باشد . این در گذشته صادق بوده و در آینده هم بخوبی هم میتواند صادق باشد. این بمعنای همزیستی دراز مدت و نظارت متقابل است .... ما عمدا بقای احزاب دموکراتیک را تامین کرده‌ایم .... آنها مایل بداشتن یک قانون اساسی نـــوع سوسیالیستی نیستند و از برنامهٔ مشترک بیحد و حصر تحسین میکنند . مع الوصف هنگامیکه لایحهٔ قانون اساسی بمرحلهٔ رای رسید دستهای آنها هم با علامت موافق بالا رفت . اشیاء و پدیده‌ها اغلب به متضاد خود تبدیل میشوند . آنها در مخالفت قرار دارند و در عین حال در مخالفت قرار ندارند . (تکیه از ماست ــ حزب)
حزب کمونیست و احزاب دموکراتیک محصول تاریخند. آنچه در صحنـهٔ تاریخ ظاهر میشود از صحنهٔ تاریخ محو میگردد بدین ترتیب سرانجام روزی حزب کمونیست محو میگردد. این امر در مورد احزاب دیگر هـــم صادق است ."
و یا در رسالهٔ " حل صحیح تضادهای درون خلق " این مسئله بصورت دیگری بیان میشود :
" در درون خلق سانترالیسم دموکراتیک اجرا میشود . که ارگانهای‌دولتی باید مجری سانترالیسم **دموکراتیک** باشند.... دموکراسی سوسیالیستی ما

وسیعترین دموکراسی است که در هیچ کشور بورژوازی نظیر آنرا نمیتوان یافت . "

و باز در جزوهٔ " درسهایی از تاریخ مختصر حزب کمونیست چیـــــن " (۱۹۵۶) چنین میخوانیم :

"حزب کمونیست چین برای انتخابات با مشورت احزاب مذکور (دموکراتیک ــ حزب) لیست مشترکی تنظیم میکند و تعداد زیادی جا به آنها میدهد و در این کار گذشت مینماید . به این معنی که تعداد جاهاییکه حـــــزب کمونیست چین بهاین احزاب میدهد بیش از آنست که خود آنها بتنهایی میتوانندار رای بدست آورند . . . . کنفرانسی بنام کنفرانس مشورتی خلق از نمایندگان احزاب دموکراتیک وجود دارد که مهمترین مسائل را مورد مشاوره قرار میدهد . "

یک ملاحظهٔ کوتاه در این نظریات ،هر خوانندهای را متوجه میسازد کـــه چنین دولتی نمیتواند پرولتاریایی باشد ، چنین دموکراسی فقط میتواند شامل انقلابات بورژوا دموکراتیک باشد . و بدرستی هم مائو دموکراسی چین را با دموکراسی کشورهای بورژوازی مقایسه میکند و این مسلم است که دموکراسی مائو فقط یک دموکراسی بورژوایی است و نیز نمیتواند بـــا دموکراسی بورژوازی کشورهای دیگر قابل مقایسه نباشد . در تمام ایـــن نظریات مناسبات استثمارشوندگان با استثمارکنندگان ناپدید میشود ، و اکثریت و اقلیت بطور اعم و دموکراسی بطور اعم در نظر گرفته میشوند . در واقع این نوع حکومت چیزی جز "قدرت سیاسی عموم مـــــردم" و "منتخب عموم" نمیتواند باشد .

کلی ترین تعریفی که لنین دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا مینماید ، چنین است :

" دیکتاتوری پرولتاریا انتهای مبارزهٔ طبقاتی نیست ، بلکه با شکلهای جدیدی ادامهٔ آن است . دیکتاتوری پرولتاریا مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریای پیروز شدهای است که قدرت سیاسی را بدست گرفته و برضد بورژوازی که مغلوب شده ولی نابود نگشته و از بین نرفته و از مقاومت دست برنداشته

و مقاومت خود را تقویت کرده است ، مبارزه میکند . " (لنین ــ جلد۲۴ صفحهٔ ۳۱۱ ــ چاپ روسی)

ولی این بدان معنا نیست که قدرت سیاسی یک طبقه ، مانند طبقهٔ پرولتاریا که این قدرت را با طبقات دیگر تقسیم نمیکند و نمیتواند هم تقسیم کند ، برای انجام مقاصد خویش به کمک و اتحاد زحمتکشان و توده‌های استثمار شوندهٔ سایر طبقات محتاج نیست .

لنین در اثر داهیانهٔ خود "دولت و انقلاب" تصریح مینماید که : " دولت سازمان خاصی از نیرو ، سازمان قوهٔ قهریه برای سرکوب طبقهٔ معینی است ولی پرولتاریا چه طبقه‌ای را باید سرکوب نماید . بدیهی است که فقط و فقط طبقهٔ استثمارگر یعنی بورژوازی را . "

مائوتسه‌دون با این فلسفه که "هرپدیده‌ای به ضد خود تبدیل میشود " معتقد است ، بورژوازی در عین حال که مخالفت باسوسیالیسم دارد ، با وی موافق است ، و تا آنجا پیش میرود که عقیده‌مند است آنگاه که حزب کمونیست موجود است احزاب دیگر بورژوایی نیز میتوانند موجود باشند ، آنگاه که حزب کمونیست محو میگردد ، احزاب دیگر نیز محو خواهند شد . در واقع نتیجهٔ عملی احزاب بورژوایی با نقش حزب کمونیست که بمثابهٔ ابزار دیکتاتوری پرولتاریا برای رسیدن به جامعهٔ بی طبقه است ، یکسان میگردد . بمفهوم ساده‌تر اینکه احزاب بورژوایی نیز قادر هستند به ضد خود تبدیل شده در ساختمان سوسیالیسم شرکت کرده و به زندگی خود پایان بخشند .

بیدلیل نیست که مائوتسه‌دون وجود احزاب مختلف را برای نظارت متقابل یعنی در حقیقت نظارت بورژوازی بر پرولتاریا را مفید میداند . نتیجهٔ منطقی این نظریه این است که چون بورژوازی نیز خواستار ساختمان سوسیالیسم است ، میتواند نگهبان سوسیالیسم باشد . مسلما اینگونه نظریات که ریشه در فلسفهٔ مائو " که هر پدیده‌ای به ضد خود تبدیل میشود" دارند ، نمیتوانندمارکسیستی باشند و خالی از معیار طبقاتی پرولتری هستند .

به این ترتیب است که دیکتاتوری پرولتاریا نیز زیر علامت سئوال قرار میگیرد. معلوم نیست دولتی که سر کار است و پرولتاریا آنرا رهبری‌میکند به چه مقصود پابرجا باقی میماند، وظیفهٔ دولت استثمارشوندگان مگر این نیست که دموکراسی مخصوص استثمارشوندگان‌ووسیله‌سرکوب‌استثمارگران باشد. مادام که پرولتاریا هنوز بدولت نیازمند است، این نیازمندی تنها از لحاظ مصالح آزادی نبوده، بلکه بمنظور سرکوبی دشمنان خویش است. در حالیکه ادامهٔ منطقی استدلال مائو بدانجا ختم میشود که خصلت طبقاتی دولت نیز زیر علامت سئوال رفته و قهر انقلابی که باید وسیله‌ای برای دیکتاتوری پرولتاریا برای درهم شکستن بورژوازی باشد، از دستور خارج میشود.

لنین در "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" میگوید:

" کائوتسکی از مارکسیسم آن چیزی را برمیگزیند که برای لیبرالها، برای بورژوازی پذیرفتنی است.... ولی آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا برای نابودی آن) به دور میاندازد و مسکوت میگذارد و روی آن سایه می اندازد. به این جهت است که کائوتسکی ناگزیر و به حکم وضع عینی خود اعم از اینکه دارای هر نوع اعتقاد سوبژکتیف هم که باشد چاکر بورژوازی از آب در میاید."

رویزیونیستها مدتهای مدیدی است که نقش رهبری کنندهٔ پرولتاریا را در مبارزه برای سوسیالیسم حاشا کرده اند. آنها با عنوان نمودن "تئوریهایی" از قبیل "گذار به سوسیالیسم تحت شرایط دموکراسی" و یا "تبدیل پرولتاریا به مالک" ، "تبدیل پرولتاریا به طبقهٔ کارگر" و یا "اعمال قدرت دستجمعی" (یعنی پرولتاریا با نیروهای دموکراتیک) و همچنین برای زدودن نقش رهبری پرولتاریا و نقش تاریخی آن برای ساختمان سوسیالیسم "تئوری" "همکاری طبقات، "همزیستی‌مسالمت‌آمیز" "مسابقهٔ صلح آمیز" ، " راه مسالمت آمیز انقلاب" ، "دنیای بدون جنگ" و بالاخره تئوری ضد انقلابی "سه جهان " را مطرح میکنند. درواقع کلیهٔ این تئوریها سعی دارند که برروی تضادهای اساسی جهان سرپوش

گذارده و در نتیجه نقش پرولتاریا را در انقلاب و سوسیالیسم و دیکتاتوری وی را در ساختمان سوسیالیسم مخدوش سازند. لنین‌در "دولت‌وانقلاب" دیکتاتوری پرولتاریا را چنین توصیف میکند:

" دیکتاتوری پرولتاریا، سیادت غیرمحدود به قانون و تسلط متکی به جبر پرولتاریا بر بورژوازی میباشد که از همدردی و پشتیبانی عظیم زحمتکشان و استثمارشوندگان بهره‌مند است."

در جای دیگر میگوید:

" دیکتاتوری پرولتاریا، فداکارترین و بی امان ترین جنگ طبقهٔ جدید بر ضد دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازی است که مقاومت آن پس از واژگون شدن، ده‌برابر گردیده است." (جلد ۲۵ چاپ روسی ــ صفحهٔ ۱۷۳)

(تاکید از لنین میباشد)

برای روشن شدن مطلب بهتر است به مقالهٔ "بگذار صد گل بشکفد، بگذار صد مکتب رقابت کنند" و "همزیستی طویل المدت و کنترل متقابل" که مائوتسه‌دون پس از کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی نگاشته و تاکنون چندین بار در پکن به زبانهای مختلف تجدید چاپ گردیده، نظری افکنیم:

رهنمود "بگذار صد گل بشکفد، و بگذار صد مکتب با هم رقابت کنند" رهنمودی است که سبب تسریع رشد هنر و پیشرفت علوم و رونق فرهنگ سوسیالیستی کشور ما میگردد. اشکال و سبکهای گوناگون هنر میتوانند آزادانه تکامل یابند و مکاتب مختلف علوم میتوانند آزادانه با هم رقابت کنند. ما معتقدیم که تحمیل سبک هنری و مکتبی معین و قدغن کردن سبک و مکتب دیگر بوسیلهٔ تدابیر اداری به رشد هنر و علم زیان میرساند.

(تکیه از ماست ــ حزب)

".... مبارزهٔ طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزهٔ طبقاتی بین نیروهای سیاسی گوناگون و مبارزهٔ طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در زمینهٔ ایدئولوژیک هنوز مبارزه‌ای طولانی و پیچیده خواهد بود و حتی گاهی بسیار حدت خواهد یافت. پرولتاریا کوشش میکند تا جهان را طبق

جهان بینی خود دگرگون سازد و بورژوازی نیز سعی دارد تا جهان را طبق جهان بینی خود تغییر دهد. در این مورد این مسئله "پیروزی کی برکی" سوسیالیسم یا کاپیتالیسم هنوز حل نشده است. مارکسیستها کمافی‌السابق چه در میان تمام جمعیت و چه در میان روشنفکران در اقلیتند. (تاکید از ماست ــ حزب) از اینرو مارکسیسم باید همچنان در جریان مبارزه رشد و تکامل یابد. مارکسیسم فقط در جریان مبارزه میتواند رشد یابد ، در گذشته چنین بوده است اکنون هم چنین است و در آینده نیز چنین‌خواهد بود. یک پدیدهٔ صحیح همیشه در جریان مبارزه علیه یک پدیدهٔ ناصحیح رشد مییابد. راستی ، خوبی و زیبایی همیشه در مقابل ناراستی ، بدی و زشتی وجود داشته و در مبارزه با آن رشد میکند. بمحض اینکه بشر بطور کلی کذب و نادرستی را بدور اندازد و حقیقت مشخص را بپذیرد ، آنگاه حقیقت نو علیه نظرات نادرست جدید به مبارزه برمیخیزد.... در این مبارزه نباید به شیوه‌های خشن و قهرآمیز متوسل شد.... اکثریت قاطع عناصر بورژوازی و روشنفکرانی که از جامعهٔ کهن برخاسته اند میهن پرستند. آنها در راه میهن سوسیالیستی شکوفان خود حاضر به خدمتند و بخوبی میدانند که چنانچه از امر سوسیالیسم و از زحمتکشان که از طرف حزب کمونیست رهبری میشوند رو بگردانند نه نقطهٔ اتکایی خواهند داشت و نه آیندهٔ درخشانی. (تاکید از ماست ــ حزب) از ما سئوال میکنند اکنون که اکثریت مردم کشور ما مارکسیسم را بمثابهٔ افکار هدایت کننده پذیرفته است ، آیا باز میتوان آنرا مورد انتقاد قرار داد؟ البته که میتوان.

.... ظاهرا این دو شعار ــ "بگذار صد گل بشکفد " و " بگذار صد مکتب رقابت کنند " ــ هیچگونه خصلت طبقاتی ندارند: پرولتاریا میتواند از آن استفاده کند و هر کس دیگر نیز میتوانند از آن استفاده کنند. طبقات قشرها ، گروههای اجتماعی هر کدام دربارهٔ اینکه گل خوشبو چیست و علف سمی کدام است نظریات خاصی دارند. ببینیم از دیدگاه توده‌های وسیع چه چیزی میتواند برای ما معیار تشخیص گلهای خوشبو از علفهای

سمی باشد؟ و در زندگی سیاسی خلق ما چگونه باید صحت و سقم گفتار و کردار را تشخیص داد؟ طبق موازین قانون اساسی ما، طبق ارادهٔ اکثریت عظیم خلق ما و برنامهٔ سیاسی مشترک که به دفعات از طرف احزاب و گروههای سیاسی کشور ما اعلام شده است.... شعار "همزیستی طویل ـ المدت و کنترل متقابل" نیز محصول شرایط تاریخی مشخص کشور ما میباشد.... آنچه در اینجا تشریح شد، اساس سیاسی برای امکان همزیستی طویل المدت احزاب مختلف است. همزیستی طویل‌المدت حزب کمونیست با احزاب دموکراتیک، آرزو و همچنین سیاست ماست.... کنترل متقابل احزاب گوناگون نیز واقعیتی است که از مدتها پیش وجود داشته که عبارت است از: تبادل نظر با یکدیگر و انتقاد از یکدیگر.... حزب کمونیست میتواند احزاب دیگر را کنترل کند و احزاب دموکراتیک نیز بنوبهٔ خود میتوانند حزب کمونیست را کنترل نمایند....

همه میدانند که کنترل حزب کمونیست بطور عمده از طرف مردم زحمتکش و اعضای حزب انجام میگیرد. ولی اگر در این کنترل، احزاب دموکراتیک نیز شرکت جویند برای ما بسیار مفیدتر خواهد شد." (تاکید از ماست ـ حزب)

مقالهٔ مائو بنام "بگذار صد گل بشکفد و صد مکتب رقابت کنند"، از آن جهت مشهور است که مدتی پس از برگزاری کنگرهٔ بیستم حزب "کمونیست" شوروی در فوریهٔ ۱۹۵۶، نوشته شده است، کنگره‌ای که از طرف رویزیونیستهای روسیه برگزار گردید و ضربات بزرگی بر جنبش کمونیستی جهان وارد ساخت. در این کنگره که "گزارش مخفیانه" خروشچف بر علیه مارکسیست ـ لنینیست کبیر، استالین، مطرح میشود و حملات ناجوانمردانه‌ای بر علیه او آغاز میگردد، حملات خصمانه بر علیه دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه زیر پوشش حمله به استالین، "دیکتاتوری" وی بدین منظور انجام گرفت که دستاوردهای پرولتاریای روسیه را که توسط دیکتاتوریش بدست آمده و گنجینهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم را غنی تر کرده بود، نفی کنند. در ادامهٔ نتایج این کنگره است که خروشچف حزب

"تمام خلق " را بجای حزب کمونیست موعظه میکند. بعد از این کنکره است که مبارزات سخت ایدئولوژیک در اردوگاه سوسیالیسم، توسط مارکسیست ـ لنینیستها بر علیه انحرافات ایدئولوژیک رویزیونیستهای خروشچفی که آشتی طبقاتی را بجای مبارزه طبقاتی موعظه میکردند، در میگیرد. رویزیونیستهای خروشچفی با عرضه کردن تئوریهای ضدانقلابی قصد داشتند آنهارا بنام تئوریهای مارکسیستی لنینیستی جا بزنند، و چه ضربات شدیدی از این طریق بر جنبش بین‌المللی کمونیستی وارد شد. در این هنگام که لازم می‌آید برای منزه نگاه داشتن مارکسیسم ـ لنینیسم مبارزه شود، مائو این اثرات ضد انقلابی خود را که تطهیری بر نظریات خروشچفی است عرضه میکند.

بنظر مائو، "مکاتب مختلف علوم میتوانند آزادانه با هم رقابت کنند و او معتقد است که تحلیل سبک هنری و مکتبی معین و قدغن کردن سبک و مکتب دیگر به رشد هنر و علوم زیان میرساند. و همچنین معتقد است، مبارزهٔ طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی حدت پیدا میکند و هرکدام سعی دارند جهان را طبق جهان بینی خود دگرگون سازند و در این مسئله "پیروزی کی بر کی" ، سوسیالیسم یا کاپیتالیسم هنوز عملا حل نشده است و مارکسیستها کمافی‌السابق چه در میان جمعیت و چه در میان روشنفکران در اقلیت هستند. از اینرو مارکسیسم باید همچنان در جریان مبارزه، رشد و تکامل یابد و در این مبارزه نمیتوان به شیوهٔ خشن و قهر متوسل شد."

مارکسیستها بر این عقیده‌اند که در هر جامعهٔ طبقاتی مبارزهٔ طبقاتی وجود دارد. و هر طبقه‌ای بنا بر ماهیت طبقاتی خود کوشش میکند جهان را برطبق جهان بینی خود دگرگون سازد. در واقعیت امر مبارزهٔ طبقاتی در زمینه‌های ایدئولوژیک، اقتصادی و فرهنگی ، نه بطور جدا از هم، بین بورژوازی و پرولتاریا ادامه دارد و آنتاگونیستی است. حتی پس از بدست گرفتن قدرت پرولتاریا ، بورژوازی از قدرت ساقط شده، بخاطر داشتن ریشهٔ عمیق ایدئولوژی و فرهنگ غیر پرولتری در جامعه، مدتهای مدیدی

از پرولتاریای پیروز شده قویتر است . پرولتاریا با بدست گرفتن قدرت فقط در سایهٔ اعمال دیکتاتوری خود میتواند بر وی پیروز شود .

بنا به گفتهٔ لنین :

" دیکتاتوری پرولتاریا انتهای مبارزهٔ طبقاتی نیست بلکه با شکلهای جدیدی ادامهٔ آن است ، دیکتاتوری پرولتاریا مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریای پیروزمند شده‌ای است که قدرت سیاسی را بدست گرفته و بر ضد بورژوازی مغلوب شده ولی از بین نرفته‌و از مقاومت دست برنداشته و مقاومت خود را تقویت کرده است ، مبارزه میکند . " (جلد۲۴ ، چاپ‌روسی ــ صفحه۳۱۱)

و مسلما پرولتاریا تا آنجا که لازم میبیند دیکتاتوری خود را توسط قوهٔ قهریه اعمال میدارد . ولی از نظر مائو در کشور سوسیالیستی که پرولتاریا در قدرت است باید به اکثریتی که عقاید ضد مارکسیستی دارد ، اجازهٔ تبلیغ و اشاعهٔ نظریات ضد مارکسیستی را داد ، و همانقدر نیز پرولتاریا میتواند حق تبلیغ داشته باشد . یعنی هر دوطبقه را بمسابقه وا میدارد و دولت سوسیالیستی بعنوان قدرت سیاسی "غیرطبقاتی" به نظاره مینشیند البته این بمفهوم نفی دیکتاتوری پرولتاریا است .

مارکسیستها بر این عقیده‌اند که دو مکتب در جهان وجود دارد ، مکتب ایده‌آلیسم که مختص ایدئولوژی بورژوازی است و مکتب ماتریالیسم دیالکتیک که مختص ایدئولوژی پرولتری است . و هر طبقه‌ای با ایدئولوژی خود بقای خود را تامین میکند و این دو ایدئولوژی در مبارزه‌ای سخت در مقابل هم قرار دارند .

فرهنگ هر طبقه‌ای تحت شرایط حاکمیت آن طبقه به فرهنگ مسلط تبدیل شده ، رشد و توسعه مییابد . زیرا هر طبقه‌ای برای تحکیم مواضع خود از کلیهٔ امکانات و بالاخص دیکتاتوری طبقاتی خویش ، برای اشاعه و توسعهٔ فرهنگ و ایدئولوژی خود ، استفاده میکند . به همین جهت مارکسیسم نیز در جامعهٔ سوسیالیستی ، فقط بشرط اعمال دیکتاتوری پرولتاریا است که میتواند رشد و توسعه یابد و به فرهنگ حاکم جامعه تبدیل شود .

مائو می نویسد :

" بمحض اینکه بشر بطور کلی کذب و ناراستی را بدور اندازد و حقیقت را مشخص بپذیرد، آنگاه حقیقت نو علیه نظرات نادرست جدید به مبارزه بر می خیزد."

مارکسیستها بر این عقیده‌اند که افکار بشر زادهٔ محیط (اجتماعی)اوست افکار و عقاید او انعکاس از پدیده‌های اجتماعی هر طور باشد، او نیز همانطور تربیت میشود. در جامعهٔ سوسیالیستی انسانها با عقاید سوسیالیستی بار خواهند آمد و بالعکس. کذب و ناراستی و حقیقت مفهوم طبقاتی دارند، باید روشن کرد کدام حقیقت؟ حقیقت بورژوائی یا سوسیالیستی. در جامعه‌ایکه طبق گفتار مائو اکثریت مردم پیرو مکتب ایده‌آلیسم بوده و جهان بینی ضد سوسیالیستی دارند، این جهان بینی ضد سوسیالیستی از ریشهٔ عمیقی در جامعه برخوردار است که بصورت عادات و شیوه‌های ناخودآگاه ، تظاهر دائمی دارد. زیرا که از طرفی طبقات حاکم در گذشته، که خود پیرو مکتب ایده‌آلیسم بوده‌اند، اجازهٔ هیچگونه رشدی را به مکتب دیگر نداده‌اند. و از طرف دیگر پیروان این مکتب از پشتیبانی عظیم بین‌المللی امپریالیستی برخوردارند و دائما نیز از خارج تقویت میشوند. در چنین جامعه‌ای در واقع ایدئولوژی مارکسیستی که در اقلیت است در مقابل ایدئولوژی بورژوایی که اکثریت بسیار عظیم را داراست ، قرار میگیرد و مسلما این دو وارد نبرد سخت طبقاتی میشوند، در حالیکه ایدئولوژی بورژوایی از شرایط و امکانات داخلی و خارجی مناسبتر برخوردار است، ولی ایدئولوژی مارکسیستی نو و ناشناخته است، در میدان بسیار تنگی قرار میگیرد و در این مبارزه برد حتما با وی نخواهد بود. پس در اینصورت حقیقت سابق بر جای خود باقی خواهد ماند. مگر در صورتیکه جهان بینی طبقهٔ کارگر که در قدرت است در این مبارزهٔ طبقاتی، دیکتاتوری خود را اعمال دارد و ضربات سختی در این مورد بر جهان بینی بورژوازی وارد آورد و راه رشد آنرا مسدود سازد.

مائو در جواب این سئوال که در چین آیا میتوان از مارکسیسم انتقاد کرد، جواب کاملا صریحی میدهد و پاسخش آری است. همچنین نظر میدهد که

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۴

دو شعار "بگذار صد گل بشکفد و صد مکتب رقابت کنند" هیچگونه خصلت طبقاتی ندارد. پرولتاریا و بورژوازی، و هر کس دیگر نیز میتواند از آنها استفاده نماید. معیار قضاوت را نیز باید با مثال اینکه طبقات مـــردم هرکدام دربارهٔ گل خوشبو و علف سمی نظرات خاصی دارند، به سلیقهٔ افراد و قضاوت تودههای وسیع خلق ارجاع میکند و صحت و سقم آنرا به موازین قانون اساسی طبق ارادهٔ اکثریت عظیم خلق و برنامهٔ سیاسی مشترک با احزاب و گروههای مختلف حواله میدهد. مسلم است که هر قضاوتی دارای جنبهٔ طبقاتی است: پرولتاریا دارای قضاوت پرولتری است که در مقابل قضاوت بورژوایی قرار دارد. پس این نظریهٔ مائوتسه‌دون در بارهٔ قضاوت صحت و سقم نمیتواند جنبهٔ پرولتری داشته باشد، و این اندیشهٔ فیلسوفانه یک اندیشهٔ ایده‌آلیستی است.

مائوتسه‌دون عقیده مند است که در جامعهٔ چین، مخالفین میتوانند از مارکسیسم آزادانه انتقاد کنند. انتقاد کردن بمعنای مبارزه با وی و برای درهم کوبیدن وی است. پس از یک طرف او عقیده‌مند است که در جامعهٔ چین مبارزهٔ سخت ایدئولوژیکی مابین پرولتاریا و بورژوازی و اقشار دیگر در جریان است و هنوز "پیروزی کی بر کی"، سوسیالیسم یا کاپیتالیسم حل نشده است. و از طرفی مارکسیستها در اقلیت ناچیزی قرار دارند و پرولتاریا نیز در صورت لزوم حق استفاده از دیکتاتوری خود را ندارد و مفهوم این دو شعار "بگذار صد گل بشکفد، بگذار صد مکتب رقابت کند" را خالی از خصلت طبقاتی میداند و عقیده‌مند است که پرولتاریـــا و بورژوازی با متحدینش هر کدام میتوانند ازآن برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کنند. پس در چنین جامعه‌ای که طرف مخالف مارکسیسم در برتری عظیمی قرار دارد، اینک نیز از آزادی حمله بر مارکسیسم برای درهـــم کوبیدن آن برخوردار است. طبقهٔ مخالف که تودههای وسیع رادرچارچوب عقاید خود در اختیار دارد و در این مبارزهٔ طبقاتی از جهات بسیار مزیت دارد، طبق قانون اساسی نیز به وی آزادی عقیده، آزادی مذهب، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی تظاهرات وآزادی سندیکایی و ....

داده شده است. نتیجهٔ این مبارزهٔ نابرابر کاملا از قبل روشن است و برد مخالفین مارکسیسم حتمی است.

مسلما دوباره این سئوال مطرح میشود که آیا پرولتاریا و حزب او در رهبری قرار دارند؟ و اگر در رهبری قرار دارند ، چرا حق اعمال دیکتاتوری خود را ندارند؟ در جامعه‌ایکه مبارزهٔ سخت مابین دو طبقه در جریان است و طبقهٔ متخاصم در اجتماع از برتریهای گوناگون برخوردار است ، به چه علت پرولتاریا دیکتاتوری خود را اعمال نکند که باعث رشد و تکامل عقاید و فرهنگ پرولتری گردد؟ مگر غیر از این راه دیگری موجود است. پرولتاریایی که دیکتاتوری بورژوازی را برانداخته و خود را حاکم گردانیده است ، چرا نباید دیکتاتوری خود را اعمال کند؟ در واقع مائوتسه‌دون از واقعیت مبارزات طبقاتی که در جامعه صورت میگیرد و از روابط دیالکتیکی آن کاملا بدور می افتد و تخیلات فردی خود را که دموکراسی یکسانی برای همه است ، را بجای مبارزهٔ طبقاتی قرار میدهد. او هرچند که به ظاهر از رهبری حزب کمونیست چین و حتی از دیکتاتوری پرولتاریا صحبت میکند ، ولی در عمل به آن ایمان ندارد و مخالف بکار بردن آن است. از این جهت است که نظر میدهد همزیستی طویل‌المدت حزب کمونیست با احزاب دموکراتیک ، آرزو و همچنین سیاست ماست و از طرف دیگر او تجویزمیکند که احزاب بورژوازی میتوانند حزب کمونیست را کنترل کنند همانطوریکه زحمتکشان حق کنترل حزب کمونیست را دارند.

لنین در اثر خود ، "چه‌باید کرد" بدرستی برعلیه سازشکارانی مانند برنشتاین که میخواست سوسیال دموکراسی را از خصلت یک حزب انقلاب اجتماعی تهی کرده و به یک حزب دموکرات اصلاحات اجتماعی بدل گردانند ، چنین میگوید :

استعمال امروزی کلمهٔ "آزادی انتقاد" نیز همین گونه تقلب باطنی را در خود نهفته دارد. اشخاصیکه حقیقتا معتقدند علم را به جلو سوق داده‌اند نباید خواستار آزادی نظرات نوین در کنار نظرات کهن باشند بلکه باید اولی را جانشین دومی سازند." (منتخبات‌بفارسی ،جلدیک ـصفحهٔ ۲۴۸)

برای هر مارکسیست ــ لنینیستی مشخص میشود که مائوتسه‌دون یک تصویر نادرست و ضد مارکسیستی از دیکتاتوری پرولتاریا در دوران بورژوازی و در دوران ساختمان سوسیالیسم ارائه میدهد.
او معتقد است که مبارزهٔ طبقاتی شدیدی مابین دو طبقه موجود است ولی راه لیبرالیستی را در این مورد توصیه میکندو بعمل در می آورد، تا آنجاییکه احزاب بورژوایی میبایست حزب کمونیست را کنترل کرده و حق انتقاد کردن از یکدیگر را داشته باشند. در واقع مقام و حق طبقهٔ کارگر که طبقه‌ای استثمار شده است با استثمارگران که همان بورژوازی میباشد، در یک سطح قرار میگیرد و تا کنترل اعمال حزب کمونیست از طرف بورژوازی به پیش میرود.
دیکتاتوری پرولتاریا یکی از اساس مارکسیسم ــ لنینیسم است. در مقابل این اصل‌دو موضع وجود دارد، در یک طرف مارکسیست ــ لنینیستها قرار دارند که به آن ایمان دارند و در طرف دیگر اپورتونیستها هستند که آنرا به صور مختلف نفی میکنند. سعی آنها این است که در آنجا که پرولتاریا به قدرت نرسیده، قدرت بورژوازی را مستحکم کنند، و در آنجا که پرولتاریا در قدرت است، او را از قدرت ساقط نمایند. از این رو رویزیونیستها تیزی حملات خود را متوجه دیکتاتوری پرولتاریا کرده‌اند. از این جهت است که آنها تئوریهای "دولت همه خلق" و یا "سوسیالیسم دموکراتیک" را عرضه میدارند. دیکتاتوری پرولتاریا نه‌فقط محور هستهٔ اصلی مبارزهٔ طبقاتی در دوران سوسیالیسم است، بلکه حربهٔ اصلی برای توسعه و تکامل سوسیالیسم در تمام جوانب ساختمان سوسیالیسم نیز میباشد. با بکار بردن دیکتاتوری پرولتاریا، انقلاب سوسیالیستی میتواند جامعه را به جامعهٔ کمونیستی برساند. (رهنمون شود) در دوران مبارزات طبقاتی، اگر دیکتاتوری پرولتاریا شکست بخورد مسلما ادامه و توسعهٔ سوسیالیسم نیز پایان می‌پذیرد. این است که انورخوجه بما می آموزدکه دفاع و استحکام و تکامل دیکتاتوری پرولتاریا فقط آن زمانی امکان پذیر است که مبارزهٔ طبقاتی دائما انجام شده و این مبارزه بدون تزلزل و با

قاطعیت به پیش رود. این مسئله برای نگهداری دیکتاتوری پرولتاریا در مقابل" دشمنان مسلح ضد انقلابی" و در مقابل دشمنان ضد انقلابی، رویزیونیستها که با راه مسالمت آمیز میتوانند آنرا ساقط کنند، بسیارحیاتی است. بعنوان مثال، کاری را که کرنسکی و کالچاک و دینکین و کشورهای آنتانت و یا هیتلر با اسلحه نتوانستند انجام دهند، خروشچف با" راه مسالمت آمیز" انجام داد و دیکتاتوری پرولتاریا را ساقط کرد و از کشوری سوسیالیستی، کشوری کاپیتالیستی بوجود آورد.

تجربیات تاریخی نشان میدهند که بوروکراتیسم و لیبرالیسم دو دشمن عمدهٔ دیکتاتوری پرولتاریا میباشند و بدین طریق است که دشمن میتواند دیکتاتوری پرولتاریا را از طریق مسالمت ساقط کند. توسط بوروکراتیسم است که ارتباط حزب طبقهٔ کارگر با تودهها و زحمتکشان قطع میشود و دموکراسی سوسیالیستی از بین میرود و در واقع دولت جدا از تودهها می افتد.

توسط لیبرالیسم است که در حزب طبقهٔ کارگر و دولت سوسیالیستی و در میان زحمتکشان افکار مصالحه جویی در مقابل سیاست و ایدئولـــوژی بورژوایی رسوخ میکند و روحیهٔ کمونیستی تضعیف میگردد و افکار آشتی طلبی در مقابل بورژوازی بوجود می آید. رفیق انورخوجه بدرستـــی خاطرنشان میسازد که علت بروز بوروکراتیسم و لیبرالیسم دربارهٔ سیاست و ایدئولوژی از یک جهان بینی ارتجاعی نتیجه میشود.

بجاست که به مقالهٔ "ده مناسبات" مائوتسه‌دون که در ۲۵ آوریل ۱۹۵۶، یعنی دو ماه پس از برگزاری کنگرهٔ رویزیونیستی بیستم حزب کمونیست شوروی نگاشته شده است نظری افکنیم. همانطور که اشاره رفت در طی این کنگره بود که رویزیونیستهای خروشچفی حملات خود را برعلیه دیکتاتوری پرولتاریا زیر پوشش حمله به استالین انجام دادند. مائو در مناسبات چهارم، چنین مینویسد:

" اتحاد شوروی تدابیری اتخاذ کرده است که بسیار شدید دهقانان را میدوشد. از طریق باصطلاح فروش اجباری و تدابیر دیگر بیش از حد از

دهقانان گرفته میشود و آن هم با قیمتی بسیار نازل، این شیوهٔ انباشت سرمایه بطور جدی شور و شوق دهقانان را برای تولید خوابانیده است. از مرغ میخواهید که تخمهای بیشتری بگذارد ولی دانه به او نمیدهید، از اسب میطلبید که تندتر رود ولی به او اجازهٔ چریدن نمیدهید، آخر این چه منطقی است؟ .... سیاستهای ما هم منافع دهقانان و هم منافع دولت را در نظر میگیرند."

باز در مناسبات هشتم مینویسد:

" حالا اشخاصی پیدا شده‌اند که با شنیدن اینکه استالین عده‌ای را اشتباها کشت، به این نتیجه رسیده‌اند که ما هم در کشتن ضد انقلابیها دچار اشتباه شده‌ایم.... چه نوع آدمهایی را نمی کشیم؟ ما آدمهایی مثل هوفنگ، پان هان تین، چائوتئوشی یا حتی جنایتکاران جنگی اسیری چون امپراطور پوئی و کان شه را نمیکشیم.... آنها را نمیکشیم نه بخاطر اینکه مستحق کشتن نیستند، نه، نکشتن آنها بدان علت است که از آن ما را سودی حاصل نمیشود. اگر یکی از این جنایتکاران را بکشیم، باید دومی و سومی را که بطور مقایسه‌ای جنایتشان کمتر نیست را هم کشت و بدین ترتیب بزودی سر است که یکی پس از دیگری فرو میریزد، این اولین دلیل من است، ثانیا ممکن است اشتباها آدمهایی را بکشیم. تاریخ نشان میدهد که یکبار سری را قطع کردی دوباره نمیشود چسباند."

باز در مناسبات نهم:

" در گذشته زمانیکه دگماتیستها به سرکردگی وان مین بر مصدر کار بودند حزب ما در این مسئله مرتکب اشتباه گردید که جانب سبک کار استالین را اختیار نمود."

باز در مناسبات دهم:

" ماجراجویی چپ وان مین در اواخر دومین جنگ داخلی انقلابی و فرصت طلبی راست او در اوایل جنگ ضد ژاپنی هر دو از استالین منشاء گرفتند. در دوران جنگ آزادیبخش، استالین، در آغاز به ما اجازه نمیداد که انقلاب را به پیش رانیم .... هنگامیکه جنگ آغاز شد نیمی

بـه ما اعتماد داشت کـه پیروزی ما ، پیروزی نـوع تیتوست . در سال ۱۹۵۰ ــ ۱۹۴۹ فشار بس عظیمی به ما وارد آورد . با این وجود ما باز هم معتقدیم که اشتباهش ۳۰٪ و خدماتش ۷۰٪ را تشکیل میدهد . این محقانه است . " و باز در همانجا :

" گرچه انقلاب ۱۹۱۱ که امپراطوری چینگ را برانداخت ، از انقلاب روسیه زودتر بود ، اما در آن زمان حزب کمونیست نبود و این انقلاب شکست خورد . انقلاب خلق در سال ۱۹۴۹ پیروز شد و بیش از ۳۰ سال دیرتر از انقلاب اکتبر در روسیه بود . در این مورد هم جایی برای مغرور شدن ندارد از این لحاظ اتحاد شوروی با کشور ما فرق دارد . اولا روسیه یک قدرت امپریالیستی بود و ثانیا انقلاب اکتبر در این کشور بوقوع پیوست . از این جهت بسیاری در شوروی مغرور و متکبرند . "

این نظریات در زمانی نسبت به رفیق استالین ابراز میشود کـــــه رویزیونیستهای خروشچفی با تدارک قبلی حمله به دیکتاتوری پرولتاریا را آغاز کرده و کنگرهٔ خود را با موفقیت در این زمینه خاتمه داده بودند ، در همین ایام بود که می بایست مارکسیست ــ لنینیستها بر علیه این رویزیونیسم قد علم میکردند . مارکسیست ــ لنینیستها و در پیشاپیش آنها حزب کار آلبانی برهبری رفیق انورخوجه با شهامت مارکسیستی ــ لنینیستی خود در راس دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا قرار گرفتند . این نظریات در زمانی ابراز میگردد که استالین کبیر میبایست پرچم مارکسیست لنینیستها بر علیه رویزیونیستهای خروشچفی گردد .

در مناسبات هفتم دربارهٔ حزب و غیر حزبی چنین می آید :

" کدام بهتر است ، تنها یک حزب داشتن یا چند حزب داشتن ؟ آنطور که ما اکنون مسئله را میبینیم ، داشتن چند حزب شاید بهتر باشد . این در گذشته صادق بوده و در آینده هم بخوبی میتواند صادق باشد . این بمعنای همزیستی درازمدت و نظارت متقابل است . در کشور ما در جریان مقاومت علیه ژاپن و مبارزه بر علیه چیانکایشک ، بسیاری‌احزاب دموکراتیک که اساسا دربرگیرندهٔ بورژوازی‌ملی و روشنفکران آن بودند ، پا به عرصهٔ

وجود گذاشتند و تا به امروز به موجودیت خود ادامه میدهند. از این لحاظ بین چین و اتحاد شوروی تفاوت موجود است. ما خود عمدا" بقای احزاب دموکراتیک را تامین کرده‌ایم و به آنها امکان داده‌ایم تا نظرات خود را بیان دارند.... ما با کلیهٔ شخصیتهای دموکراتیکی که با نیت خوب انتقادات خود را عرضه میدارند، متحد میشویم .... ما حتی برای افراد فحاش نظیر لونگ یون، لیانگ شومینگ و پنسای هو امرار معاش‌تامین می کنیم و میگذاریم ما را مورد انتقاد قرار دهند. چرندیات آنها را رد میکنیم و حرف حساب آنها را میپذیریم.

.... در واقع تعداد زیادی از آنها (منظور احزاب مترقی است ــ حزب) به درجات مختلف در مخالفت (منظور با حزب کمونیست است ــ حزب) قرار دارند، در مورد مسائلی مانند " انقلاب را تا به آخر برسانیم "..... و اصلاحات ارضی، آنها هم با ما مخالفت کردند و هم با ما موافق بودند حتی تا به امروز هم آنها در مورد سرکوب ضد انقلابیون دارای شرط و شروط هستند. آنها مایل بداشتن یک قانون اساسی نوع سوسیالیستی نیستند و از "برنامهٔ مشترک" بی حد و حصر تحسین میکنند، مع الوصف هنگامیکه لایحهٔ قانون اساسی بمرحلهٔ رای رسید دستهای آنها هم‌بعلامت موافق بالا رفت.

اشیاء و پدیده‌ها اغلب به متضاد خود تبدیل میشوند، (تاکید ازماست ــ حزب) و این موضوع را میتوان در برخورد احزاب دموکراتیک به بسیاری از مسائل مشاهده نمود. آنها در مخالفت قرار دارند و در عین حال در مخالفت قرار ندارند. حزب کمونیست و احزاب دموکراتیک محصـــول تاریخند، آنچه که در صحنهٔ تاریخ ظاهر میشود، از صحنهٔ تاریخ محو میگردد. بدین ترتیب سرانجام روزی حزب کمونیست محو میگردد. این امر در مورد احزاب دموکراتیک هم صادق میباشد."

با مطالعهٔ این سند بخوبی برای هر خواننده‌ای مشخص میگردد که احزاب بورژوایی در همان مقامی قرار دارند که حزب کمونیست دارد. یعنـــی پرولتاریا که توسط حزب خود جامعه را بسوی محو طبقات و رسیدن بـــه

جامعهٔ بدون طبقه سوق میدهد و به جامعهٔ کمونیسم میرساند و بورژوازی که او نیز بنا بر این نظریه قادر است توسط احزاب خود جامعه را بسوی جامعهٔ بدون طبقات سوق داده و در نتیجه به جامعهٔ کمونیسم برساند و در یک کلام ، بورژوازی قادر است سوسیالیسم بسازد و به کمونیسم برسد . آنچه که پایهٔ انحرافات تئوریکی را تشکیل میدهد "ابداع" فلسفی در زمینهٔ " اشیاء و پدیده‌ها به متضاد خود تبدیل میشوند" ، است . بر پایهٔ این چنین فلسفه‌ای است که نفی دیکتاتوری پرولتاریادر انقلاب تئوریزه میشود ، بر پایهٔ این فلسفه است که بورژوازی و مخالفین پرولتاریا میتوانند همدوش حزب کمونیست در ساختمان سوسیالیسم شرکت کنند و بهمراه یکدیگر زایل گردند .

در جای دیگر مائوتسه‌دون چنین نظر میدهد :

" نیروهای ارتجاعی یک عامل منفی‌اند اماباتمام این احوال مابایدکارمان را خوب انجام دهیم و این عامل منفی را تا حد ممکن به عامل مثبت برگردانیم . از نظر بین المللی ما باید با کلیهٔ نیروهایی که میشود وحدت کرد متحد شویم ، با تقلا و کوشش خود میتوانیم نیروهایی را که بیطرف نیستند ، بیطرف کنیم و حتما قادریم نیروهای ارتجاعی را از هم جداکرده مورد استفاده قرار دهیم . بطور خلاصه ما باید کلیهٔ نیروها را مستقیم و غیر مستقیم بسیج نمائیم و برای تبدیل چین به یک کشور سوسیالیستی مقتدر مبارزه کنیم . " (تاکید از ماست ــ حزب)

در واقع همهٔ این نظریات در همان فلسفهٔ تبدیل تضادها به هم ریشه دارند . در این فلسفه است که نیروهای ارتجاعی میتوانند تبدیل به نیروهای انقلابی گردند ، و باز بر اساس آن است که همیشه تاکید میگردد که چین معلوم نیست بسوی سوسیالیسم خواهد رفت یا بطرف کاپیتالیسم و در سیاست بین المللی نیز همیشه این فلسفه ریشه دارد . ثانیا جنبهٔ طبقاتی نیروهایی که میبایست با آنها وحدت شود کاملا از وحدت می افتد آنچه که مارکسیست ــ لنینیستها میدانند این است که یک کشور سوسیالیستی هنگامی میتواند با قدرت شود که اردوگاه سوسیالیستی

قدرتمند باشد. این تئوری اتحاد با نیروهای ارتجاعی در سطح‌بین‌المللی در واقع همان تئوری "سه‌دنیا" است که از سال ۱۹۷۰ بطور پیگیر در عمل پیاده شده است. قصد از پیاده کردن این تئوری ضدمارکسیستی "سه‌دنیا" هم بوجود آوردن چین مقتدر است که سالهاست برای همگان روشن‌گردیده است. بی جهت نیست که حکومتهای کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتین مانند *شاه ایران*، *مارکوس فیلیپین*، *سوهارتو اندونزی*، پینوشه شیلی و سادات مصر مورد پشتیبانی دولت چین و بعضی ها مورد محبت خاص مائوتسه‌دون قرار میگیرند.

البته کلیهٔ این حرکات بنام اینکه حکومتهای "جهان سوم" ضدامپریالیست هستند!؟ صورت میگیرد. و باز جای تعجب نیست که امپریالیستهای اروپایی که به "جهان دوم" معروفند جزو متحدین آنها بحساب آمده و حتی اشتراوس فاشیست آلمانی مورد تفقد و لطف شخص مائوتسه‌دون قرار میگیرد و در نهم نوامبر ۱۹۷۰ بخاطر مرگ ژنرال دوگل، یکی ازمعروفترین سردمداران امپریالیسم فرانسه که دستش بخون صدها هزار مردم الجزایر آغشته است، از طرف مائوتسه‌دون یک تاج گل و پیام تسلیت بـــــرای خانواده‌اش ارسال میشود، و باز با همین نظریه است که کیسینجر ونیکسون این دو بزرگترین نمایندگان امپریالیسم، شخصا از طرف مائو موردپذیرایی قرار میگیرند، تا آنجا که امپریالیسم آمریکا، بعنوان متحد دولت چین بحساب آمده و به خلقها نیز توصیه میشود که نباید امپریالیسم آمریکا را دشمن خود بدانند. باز برطبق این نظر است که در دوران زندگی فرانکوی فاشیست، طرح دوستی با او ریخته میشود و در موقع مرگش نیز از طرف حزب کمونیست چین نمایندهٔ مخصوص با تاج گل وارد مادرید میگردد. "شبه‌تئوری سه‌دنیا"، یک تئوری رویزیونیستی است.

هواری بومدین رئیس جمهور الجزایر، ملاقاتی در پکن، دربهار سال ۱۹۷۴ با مائوتسه‌دون داشت. وی پس از بازگشتن اظهار داشت کـــــه مائوتسه‌دون به وی گفته است که: "ایالات متحده و شوروی جهان اول را تشکیل میدهندو نیروهای بینابینی نظیر کانادا، ژاپن و اروپا جهان دوم

را تشکیل میدهند، در حالیکه ما از جهان سوم هستیم". او اضافه کرد که جهان سوم، نیروهای عمده را در مبارزه بر علیه امپریالیسم و "برتری طلبی" تشکیل میدهد. (منظور چینی ها شوروی است که به آن سوسیال ـ امپریالیسم هم میگویند) (لوموند دیپلماتیک ـ مارس ۱۹۷۸)

این اولین باری بود که تئوری "سه‌جهان" تشریح میشد. همچنین هیئت نمایندگی چین در سازمان ملل که توسط دن سیائو پین، معاون مائـــو رهبری میشد، نیز بطور رسمی در ملاء عام آنرا اعلام کرده‌است. تئوری "سه دنیا" همان سیاستی است که چین برطبق آن با هر نیرویی که امکان اتحاد دارد، متحد میشود تا چین مقتدر و چین بزرگ را بوجود آورد. مبنای این "تئوری" فقط در جهت منافع چین و برای اقتدار اوست، اگر این "تئوری" در اوایل کار عقیده‌مند بود که میبایست "جهان سوم" و "جهان دوم" متحدا بر علیه دو ابر قدرت آمریکا و شوروی به مبارزه برخیزند، دولت چین بخاطر منافع خود، پس از یک چرخش، از در دوستی با امپریالیسم آمریکا برمی آید و دو ابرقدرت تبدیل بـــه یک ابرقدرت میشود، گویی که ماهیت امپریالیسم آمریکا در این مدت کوتاه عوض شده است. کلیهٔ این رفتار و حرکات ضدانقلابی در دورانی انجام میگیردکه‌مائوتسه‌دون رهبرحزب کمونیست چین، فردشمارهٔ اول مملکت و رئیس‌دولت و مقتدرترین‌فردچین است‌وافکاراوبعنوان "اندیشه‌مائوتسه‌دون" سیاست داخلی و خارجی چین راتعیین میکنند. آنهاسالهاست که‌تبلیغ "اندیشه‌مائوتسه‌دون" رابنا مارکسیسم دوران حاضرمیکردند تابدین‌طریق بتوانند سیاست هژمونی طلبی خود را در زیرپوشش "مارکسیسم ـ لنینیسم" دوران حاضر بخورد خلقها دهند. ولی غافل ازاینکه‌مارکسیست ـ لنینیستها و تمام خلقهای جهان همانطوریکه رویزیونیسم خروشچفی راکه‌بنام "تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم" دوران حاضر عرضه‌میشد، طرد کردند، اندیشهٔ ضدمارکسیستی مائوتسه‌دون رانیزشناخته و طرد میکنند.

از سخنرانی رفیق خلیل، دبیر اول حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران در اولین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب. (تابستان ۱۳۵۷)

انترناسیونالیسم پرولتری

در شرایط کنونی یکی از وظایف اساسی مارکسیست ـ لنینیستها مسلح کردن خود از لحاظ ایدئولوژیکی و سیاسی است. و بدین گونه است که مبارزه با رویزیونیسم از هر قماش و رنگی که باشد ممکن میگردد. از این جهت ما میبایست به سلاح مارکسیسم ـ لنینیسم مسلح شویم و با رویزیونیسم و امپریالیسم در تمام جهات به مبارزه ای بی امان دست زنیم رویزیونیستها امروز رل بسیار ویژه ای در دفاع از بورژوازی و خیانت به طبقهٔ کارگر بازی میکنند میبایست آنها را از لحاظ ایدئولوژیکو سیاسی افشای کامل سازیم، از بین بردن و ضربه زدن به آنها یکی از وظایف اولیه ماست. زیرا رویزیونیستها از هر جهت به مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناـ سیونالیسم پرولتری حمله میکنند و بنام "شرایط جدید" و "تغییرات نیروها در عرصهٔ بین المللی"، تئوریهای انقلابی را نفی کرده و در رابطه با انقلاب، "استراتژی و تاکتیک انقلاب" و یا در محدودهٔ فلسفه و اقتصاد سیاسی، در علوم جامعه دست میبرند.

مارکس و انگلس بر اساس علم ایدئولوژیکی پرولتاریا، در رابطهٔ مبارزه برای سرنگونی سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، اتحاد و پشتیبانی کلیهٔ پرولتاریای جهان را از هم را لازمهٔ پیروزی آنها دانسته و ایجاد یک جبههٔ واحد بر علیه سرمایه داری را پیشنهاد میکنند.

مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" اصل این پشتیبانی و اتحاد پرولتاریا را در پشتیبانی از یکدیگر در مبارزه بر علیه سرمایه داری باشعار " پرولترهای جهان متحد شوید " بیان کردند، به این خاطر که سرمایه یک قدرت بین المللی بوجود آورده بود از این جهت پرولتاریای جهان

نیز میبایست بعنوان یک قدرت بین المللی متحد شده و ایدئولوژی خود را درخشانتر کرده ، در مقابل سرمایه داری قد علم کند. از این جهت آنها انترناسیونالیسم پرولتری را یکی از اساس مهم ایدئولوژی پرولتاریا دانستند که میتواند پرولتاریا را بر علیه بورژوازی رهبری کند.

امروز نیز بورژوازی برای آنکه بتواند با پرولتاریا و سوسیالیسم مبارزه کند تمام نیروی خود را توسط بند و بست های سیاسی و نظامـــی در سطح بین المللی به نامهای ناتو و سوسیال امپریالیسم بنام پیمان ورشو و (بازار مشترک المنافع) تحکیم بخشیده بصورت جبهه ای واحد در می آورد. پس مشاهده میشود که پرولتاریا قادر است فقط در صورت وحدت و همبستگی بین المللی خود با این نیروی ضد انقلاب به مبارزه برخیزد، در تمام مبارزات خود برعلیه سرمایه داری و برای ساختمـــان سوسیالیسم به گذشتهٔ پرولتاریا و احزاب انقلابی آن بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری احترام گذارد.

انترناسیونالیسم پرولتری فقط یک پرنسیب ایدئولوژی و سیاسی نیست بلکه یکی از اساسی ترین مشخصات کمونیستی است، انترناسیونالیســـم پرولتری جزئی جدا ناپذیر از مارکسیسم ــ لنینیسم است و با آن بستگی تام دارد از این جهت فقط در مبارزه برای پیروزی مارکسیسم ــ لنینیسم و دفاع از آن میتواند انترناسیونالیسم پرولتری وجود داشته باشد.

بورژوازی و رویزیونیسم بین المللـــی در مواجهبا انترناسیونالیسم پرولتری یک قدرت بیکران راکه از وحدت پرولتاریا با متحدان خود در سطـــح بین المللیو برای مبارزه بر علیه سرمایه و استثمار و سرنگونی سرمایه داری بوجود آمده است ، میبینند از این جهت ازهرطرف به مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری حمله کرده و ابائی ندارند که تزهای دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را مشکوک جلوه گر سازند و همچنین امروزه آنهـا بدون پرده پوشی اظهار میدارند که میبایست در خیلی از مسایل مارکسیسم لنینیسم تجدید نظر شود و "ناسیونالیسم" را در مقابل انترناسیونالیسم پرولتری قرار میدهند. کاملا روشن است که آنها میخواهند از ماتریالیسم

به ایده آلیسم و از دیالکتیک به متافیزیک برگردند تا بدین طریق تکامل تدریجی را جانشین انقلاب سازند.

رویزیونیستهای کنونی نیز مثل دوران کائوتسکی که به انترناسیونالیسم خیانت کردند و از بورژوازی خودی بنام "دفاع از میهن" مدافعه کردند، عمل میکنند. رویزیونیستها از هر قماش و هر رنگی، چه بصورت سوسیال ـ دموکرات یا خروشچفی یا کمونیستهای اروپایی و چه بصورت سه دنیایی باشند، بهترین مدافعین‌بورژوازی و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در جهان هستند. رویزیونیستهای شوروی و احزاب ستون پنجم وی، انترناسیونالیسم پرولتری را در پشتیبانی از شوروی معیار قرار داده اند، البته این شعار در تمام دورانی که کشور اتحاد شوروی یگانه کشور سوسیالیستی بود شعاری درست بود. در آن دوران پرولتاریای جهان وظیفه داشت که از مهد سوسیالیسم، از مولود مبارزهٔ پرولتاریای جهان پاسداری کند. کمونیستها و احزاب کمونیست کارگری جهان وظیفه‌داشتند با تمام قوا از اتحاد شوروی در برابر نیروهای ارتجاعی و امپریالیست دفاع کنند و در تقویت و استحکام و بزرگداشت آن از هیچ کوششی باز نایستند.

در تمام این دوران اتحاد شوروی نیز به وظیفهٔ انترناسیونالیستی خود وفادار ماند و از کمک به پرولتاریای جهان و از پشتیبانی از نهضتهای آزادیبخش ملی دریغ نکرد، اتحاد شوروی بدرستی میدانست که سوسیالیسم در یک کشور بخودی خود هدف نیست.

کشور شوروی در آن دوران نقش خود را بمثابه پرچمدار انقلاب جهانی با سربلندی و افتخار انجام داد و در نزد پرولتاریا و خلقهای جهان مقامی والا و ارجمند یافت تا هنگامیکه اتحاد شوروی بر انترناسیونالیسم آکتیو " سیاست خارجی اکتبر" متکی بود، وحدت اردوی سوسیالیسم هر روز بیشتر و پرقدرت تر میشد ولی پس از مرگ استالین کبیر که حزب کمونیست شوروی از مارکسیسم ـ لنینیسم روی برگردانید و راه سرمایه داری را در پیش گرفت و آن کشور پیروزمند را به انحطاط و انفراد کشانید و راه

ناسیونالیسم را پیشهٔ خود ساخت، مسلما انترناسیونالیسم پرولتری وقتی درست انجام میشود که مبارزه با این مرکز ضد انقلاب جدی تر شود. اکنون معیار انترناسیونالیسم پرولتری دربارهٔ مردم شوروی، همبستگی با طبقهٔ کارگر و خلقهای شوروی و مبارزه بر علیه کسانیکه براه سرمایه داری رفته و رهبری شوروی را غصب کرده اند، میباشد.

عده ای از رویزیونیستها از جمله کمونیستهای اروپایی بطور علنی با انترناسیونالیسم پرولتری بمبارزه برخاسته اند. آنها عقیده مندند که انترناسیونالیسم پرولتری دیگر کهنه شده است و باید بجای آن "همبستگی بین المللی" را جانشین ساخت. این گروه در واقع خواستار تجدید نظر در تمام احکام مارکسیسم ــ لنینیسم هستند، آنها علاقمندند ایدئولوژی بورژوازی را جانشین ایدئولوژی پرولتری سازند. آنها در واقع میخواهند اعمال خود و همکاری با سوسیال دموکراتها، سوسیال مسیحیها و واتیکان را قانونی جلوه دهند آنها بدین طریق راه را در همکاری با ناتو و انحصارات سرمایه داری و امپریالیسم جهانی باز میکنند. از نظر رویزیونیستهای مدرن دیگر انترناسیونالیسم پرولتری کهنه شده است. میبایست یک "انترناسیونالیسم عام" که بتواند منافع تمام اقشار و طبقات را حفظ کند، بمیان آورد. در واقع آنها ماهیت طبقاتی مبارزه را مخدوش میسازند و به این طریق تزهای آشتی طبقاتی را که تزی ضدانقلابی است، موعظه مینمایند. رفیق انورخوجه بدرستی در کنگرهٔ هفتم متذکر میشود:

" انترناسیونالیسم پرولتری، ایدئولوژی پرولتاریاست، یکی از حربه های قوی پرولتاریا و شرط لازم برای پیروزی انقلاب و ساختمان کمونیسم است. "

لکن این احزاب رویزیونیست اروپایی بخدمت بورژوازی درآمده اند و سعی دارند "ناسیونالیسم" را جانشین "انترناسیونالیسم" کنند.

لنین خاطرنشان میسازد:

" فقط یک انترناسیونالیسم حقیقی وجود دارد. فعالیت و فداکاری در جهت پیشرفت مبارزات و جنبش انقلابی در کشور خود، کمک و پشتیبانی (توسط تبلیغات و آژیتاسیون کمکهای مادی و معنوی) از چنین مبارزاتی

از یک چنین سیاستهایی در تمام کشورها بدون استثناء و فقط همین." (جلد ۲۴ صفحهٔ ۵۹ ــ ۶۰ آلمانی)

در واقع برای پرولتاریا و احزاب کمونیست یک انترناسیونالیسم وجـــود دارد که آنهم پرولتری است. یک انترناسیونالیسم عام وجود نداشته و مفهوم نخواهد داشت‌که توسط رهبران حزب کمونیست چین پایه ریزی شده است. عده ای دیگر از رویزیونیستها که پیرو " شبه تئوری سه دنیا" هستند، بی پرواتر و گستاخانه تر از دیگر رویزیونیستها که در اصـــول مارکسیسم ــ لنینیسم تجدید نظر کرده اند، سعی دارند با این شبه‌تئوری ماهیت انحصارات مالی امپریالیسم و بورژوازی بین المللی را دگرگـــون جلوه داده، در واقع با عنوان نمودن " شرایط جدید " در سطح بین ــ المللی در زیر پوشش اینکه "سوسیال امپریالیسم" شوروی دشمن عمدهٔ تمام جهان است مقاصد خود را تئوریزه میکنند.

آنها علنا اعلام میدارند که پرولتاریا و احزاب کارگری میبایست‌بابورژوازی خودی و امپریالیسم‌جهانی و ارتجاع همکاری نموده و همچنین جنبشهای آزادیبخش و خلقهای ستمدیده که بر علیه استعمار و استثمار مبارزه میکنند میبایست دست از مبارزه برداشته، در اتحاد با امپریالیسم و بورژوازی بین المللی در آیند و در رقابتی که مابین امپریالیستهـــا و سوسیال ــ امپریالیسم برای تقسیم جهان در گرفته است یار و یاور امپریالیسم باشند اگر رویزیونیستهای دیگر این مسائل را با پرده پوشی ابراز میداشتند، اینان بطور واضح در طرف امپریالیسم قرار میگیرند. در واقعیت امر اینها نیز "ناسیونالیسم" را بجای انترناسیونالیسم موعظه میکنند، اینها ظاهرا حرفی بر علیه انترناسیونالیسم نمیزنند ولی در عمل بهترین یار و یاور امپریالیسم و بورژوازی بین المللی هستند. بعنوان مثال دفاع از رژیـــم فاشیستی شاه که یکی از معروفترین رژیمهای ارتجاعی جهان است‌از مدت ۸ سال (۱۹۷۰) باینطرف بطور آکتیو از طرف رهبران رویزیونیست چین دنبال میشود، یکی از این نمونه هاست. همانطوریکه اطلاع دارید مدت یک سال است که در ایران جنبش توده ای عظیمی بوجود آمده است و در این مدت بارها و بارها رژیم فاشیستی هزاران نفر از بهترین فرزندان

خلق ما را در یک روزشهید کرده است. (شهرهای قم ، تهران ، تبریز ، شیراز ، اصفهان ، مشهدو . . . .)
در هنگامیکه پایه های رژیم لرزان شده و امپریالیسم بسرکردگی امپریالیسم آمریکا بخاطر ایران در بن بست گیر کرده است و وضع رژیم چنان برملا شده که حتی رهبران دول امپریالیستی جرات اینرا ندارند که بطور علنی از این رژیم منفور دفاع کنند. در این شرایط چند روز قبل از جمعهٔ خونین (۱۷ شهریور) که ۸۰۰۰ نفر شهید شدند ، هواکوفنگ برای پشتیبانی شاه به تهران عزیمت میکند و بطور علنی و شارلاتان وار از این حکومت سیاه طرفداری مینماید که تا بدین وسیله اعتماد امپریالیسم آمریکا را بیشتر جلب کرده و از طرفی دیگر جای پایی برای استثمار خلقها در میان امپریالیستها پیدا کند.
هدف اینها نیز در گذشته و حالا برهم زدن وحدت پرولتاریاست. سیاست آنها در مقابل جنبش مارکسیسم ــ لنینیسم در عرض سالهای متمادی باعث گردید که گروههای اپورتونیست متعددی بوجود آیند که با نام مارکسیسم لنینیسم بر علیه احزاب پرولتری مبارزه کنند. بورژوازی در مبارزه با پرولتاریا در مقیاس جهانی به بندوبستهای متعددی مشغول است و خود را به صورتهای مختلف در مقابل پرولتاریا آماده میسازد و مسلما پرولتاریا نیز میبایست در یک مبارزهٔ نابرابر در مقابل بورژوازی خودی و بورژوازی بین المللی سعی کند اصول " انترناسیونالیسم پرولتری " را بفرم حقیقی علنی سازد و تنها بدین وسیله است که میتواند به پیروزی خود مطمئن باشد. در بارهٔ انترناسیونالیسم پرولتری رفیق انور خوجه بدرستی در کنگرهٔ هفتم اظهار میدارد که" انترناسیونالیسم " و "پرولتری " دو کلمهٔ جداناپذیرند و رابطهٔ مستقیم با وحدت پرولترها در سطح جهان دارند و نشانهٔ وحدت در مبارزه با بورژوازی کاپیتالیستی و تراستها و منوپل ها و بر علیه سوسیال امپریالیسم است.
در واقع کلمهٔ پرولتری است که ماهیت حقیقی انترناسیونالیسم را مشخص میسازد. بورژوازی ، انترناسیونالیسم بدون پرولتری را خیلی با علاقه

میپذیرد همانطوریکه " همبستگی بین المللی " رویزیونیستهاموردا ستقبال او قرار گرفت. در واقع بورژوازی و مرتجعین از انترناسیونالیسم پرولتری وحشت دارند برای آنکه مرگ خود را در آن میبینند. دفاع از پرنسیب انترناسیونالیسم پرولتری در مقابل حملات دشمنان یکی از وظایف مهم احزاب مارکسیست ــ لنینیست است، از این جهت که انترناسیونالیسم پرولتری اساس موجودیت جنبش مارکسیستی لنینیستی و جنبش کارگری بین المللی است.

مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست " اصل انترناسیونالیسم پرولتری را با شعار " پرولترهای سراسر جهان متحد شوید " بیان کردند. انترناسیونالیسم پرولتری، وحدت، همبستگی کارگران سراسر جهان در مبارزه با بورژوازی است. وحدت پرولتاریای جهان ضامن پیروزی وی است و این وحدت فقط میتواند بر اساس مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری حفظ و تحکیم شود. دور شدن از مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، پیوستن به اپورتونیسم، رویزیونیسم وناسیونالیسم ناگذیر وحدت پرولتاریا، وحدت اردوی سوسیالیسم، وحدت کمونیستها را برهم میزند و کار را به تفرقه و تشتت میکشاند. این پدیده ای است که ما اکنون در بخشی از دنیای سوسیالیسم بطور وضوح شاهد آنیم.

تمام تشبثات بورژوازی فقط و فقط بخاطر سرکوبی جنبشهای آزادیبخش و سوسیالیسم است در نتیجه وحدت پرولتاریا در مقیاس بین المللی لازم و فوری بنظر میرسد و میبایست پرولتاریا و کمونیستهای سراسر جهان این مسئله را اهمیت دهند چونکه بدون این امر پرولتاریا و متحدین وی قادر نخواهند بود بر علیه بورژوازی بین المللی و امپریالیسم مبارزه کنند و مسلما بدون تحقق این امر پیروزی غیر ممکن است. در جهان کنونی هم اکنون دو سیستم متخاصم اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم وجود دارند، که در راس اردوگاه سوسیالیستی، آلبانی سوسیالیستی قرار دارد که دائما در مبارزهٔ خود بر علیه تمام انحرافات ضد مارکسیستی پیگیرانه برای منزه نگهداشتن مارکسیسم ــ لنینیسم از هیچ اقدامی کوتاهی نورزیده

است . آلبانی سوسیالیستی از آن جهت در راس این اردوگاه قرار دارد که مبارزهٔ دائمی و پیگیری را بر علیه هرگونه رویزیونیسم چه تیتویی و یا خروشچفی را در مقیاس ملی و بین المللی ادامه داده و نیز مجدانه‌برعلیه "شبه تئوری سه دنیا"ی رهبران چینی مبارزه میکند . همچنین آلبانی سوسیالیستی تنها کشور سوسیالیستی است که بطور پیگیر و دائمی از حقوق ملتهای ستمدیده و مبارزات نجات بخش این خلقها پشتیبانی کرده است و از اینرو کشور سوسیالیستی آلبانی دژ مطمئن سوسیالیسم در دفاع از زحمتکشان جهان است که توسط حزب کار آلبانی برهبری داهیانهٔ مارکسیست ــ لنینیست کبیر و آموزگار پرولتاریای جهان رفیق انورخوجه اداره میشود .

پس با در نظر داشتن این امر ، احزاب مارکسیست ــ لنینیست موظفند تحت هر شرائطی ماهیت طبقاتی انترناسیونالیسم پرولتری را حفظ کرده و مصممانه کوشش در نگهداشتن وحدت و همبستگی خود بنمایند و به این وسیله قادر خواهند بود بمبارزهٔ دشمن عمدهٔ پرولتاریا و خلقها ، علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و بورژوازی بین المللی دست یازند . مبارزات احزاب مارکسیستی ــ لنینیستی بر علیه بورژوازی خودی از مبارزه بر علیه بورژوازی بین المللی جدا نیست . حزبی‌نمیتواندانترناسیونالیست باشد ، اگر برعلیه بورژوازی خودی مبارزه نکند و انقلاب را در دستور کار خود قرار ندهد . مبارزه با بورژوازی و ارتجاع داخلی یکی از فاکتورهای مهم در مبارزات پرولتاریاست . انقلابی که در یک مملکت صورت میگیرد خود وسیلهٔ پشتیبانی جدی برای انقلاب در جاهای دیگر میباشد .

رفیق انورخوجه خاطرنشان میسازد :

" اگر ما همبستگی بین المللی پرولتاریا را نادیده میگرفتیم ، با وجود این باید خودمان مبارزه میکردیم ، اول باید از خودمان دفاع میکردیم درست کار میکردیم ، بعد از آن است که یکی دیگری را کمک میکند . "

در مبارزه برای حل صحیح وظائف انقلاب سوسیالیستی ، انترناسیونالیسم پرولتری عاملی است که باعث وحدت و یگانگی منافع ملی میگردد و این

دو در واقع بمثابهٔ واحدی است. این مسئله را آنگاه میتوان بخوبی جامه عمل پوشاند که ما وفادارانه از مارکسیسم ــ لنینیسم استفاده کنیم و این خود شرط مهمی است برای فهم درست و بکار بردن پرنسیب انترناسیو ــ نالیسم پرولتری که وظائف ملی و بین المللی را در انقلابات سوسیالیستی بطور دیالکتیکی باعث میگردد.

پرنسیب انترناسیونالیسم پرولتری عاملی است که نه فقط باعث همبستگی و وحدت پرولتاریای جهانی میشود بلکه باعث همبستگی نیروهای آزادیبخش و ضد امپریالیستی و دموکرات و باعث وحدت جنبشهای انقلابی کارگران با جنبشهای ملی که علیه امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم و بورژوازی بین المللی و ارتجاع جهانی مبارزه میکنند، میشود.

شعار معروف، کارگران تمام جهان و خلقهای ستمدیده متحد شوید را لنین بدرستی عنوان کرد. این شعار بخوبی نشان میدهد که مبارزات پرولتاریا با مبارزات خلقهای ستمدیده پیوند حاصل میکند. مارکسیست ــ لنینیستها مسئلهٔ ملی را جزئی از مسئلهٔ بین المللی میدانند و هر دوی آنرا بمثابه واحد در نظر میگیرند.

موقعیت کنونی در جنبش مارکسیستی ــ لنینیستی کارگری جهان و وظائف آن مطابقت میکند با زمانیکه مارکس، انگلس، لنین و استالین مبارزه میکردند. مانند آن زمان، اکنون نیز برای پیروزی بر امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم، بورژوازی و ارتجاع، وحدت و همبستگی بخصوص در جنبش بین المللی مارکسیستی ــ لنینیستی ضروری است. وحدت است که قادر میباشد این مبارزات را در سطح جهانی رهبری کرده و نیروهای دیگر ضد امپریالیستی را بطور فعالانه پشتیبانی کرده و همبستگی ایجاد کند ولی شرط تمام اینها وفاداری به مارکسیسم ــ لنینیسم است.

همانطوریکه اشاره رفت هم اکنون سرمایه داری در مقیاس وسیع جهانی خود برای مبارزه با پرولتاریا و سوسیالیسم دست به تشکلهای مختلف دوجانبه و یا چند جانبهٔ سیاسی و نظامی و اقتصادی زده است. ماهی نیست که روٴسای دولتهای بورژوازی جلساتی در این زمینه ها نداشته

باشند . پس بر پرولتاریای جهان است برای پیروزی در مبارزهٔ خودبرعلیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و بورژوازی جهانی در یک جبههٔ واحد مانند دشمنانش عمل کند بخصوص وظیفهٔ احزاب مارکسیستی ــ لنینیستی است که این همبستگیها و وحدت را در درون جنبش بین المللی مارکسیستی ــ لنینیستی مورد نظر گرفته و با ابتکارات مختلف خود این وحدت را تعمیق بخشند .

همبستگی انقلابی مابین احزاب مارکسیست ــ لنینیست ایجاب میکند که این احزاب روابط خود را هر چه بیشتر کرده و آنرا دائمی سازند .همچنین در شرایط حاضر میبایست کوشش گردد که نشستهای مشترک مابین احزاب مارکسیست ــ لنینیست دامنهٔ وسیعتری گیرد ، در این نشستها هر حزبی میتواند مشکلات و مسائل خود را بخصوص شرایط مبارزهٔ خاص خود را مطرح ساخته و مورد بررسی قرار دهد . در این جلسات میتوانند احزاب درموارد مشخص و وضعیت جدیدی که در مقابل جنبش مارکسیستی ــ لنینیستی قرار میگیرد بحث کرده به نتایج واحدی برسند و اگر اشکالاتی در یک یا دو حزب باشد توسط انتقاد و انتقاد از خود رفیقانه میتوان به وحدت رسید .

توسط این نشستهاست که میتوان در مبارزهٔ انقلابی برعلیه امپریالیسم و بورژوازی بین المللی یک هماهنگی بوجودآورد مسلما اصل انترناسیونالیستی پرولتری در عین آنکه همبستگی و پشتیبانی و کمک متقابل احزاب کمونیست را ایجاب میکند استقلال این احزاب را حق آنها در تعیین خط مشی و سیاست مبارزهٔ انقلابی در کشور خویش بر اساس تئوری مارکسیسم لنینیسم میداند .

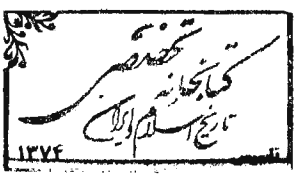
کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴